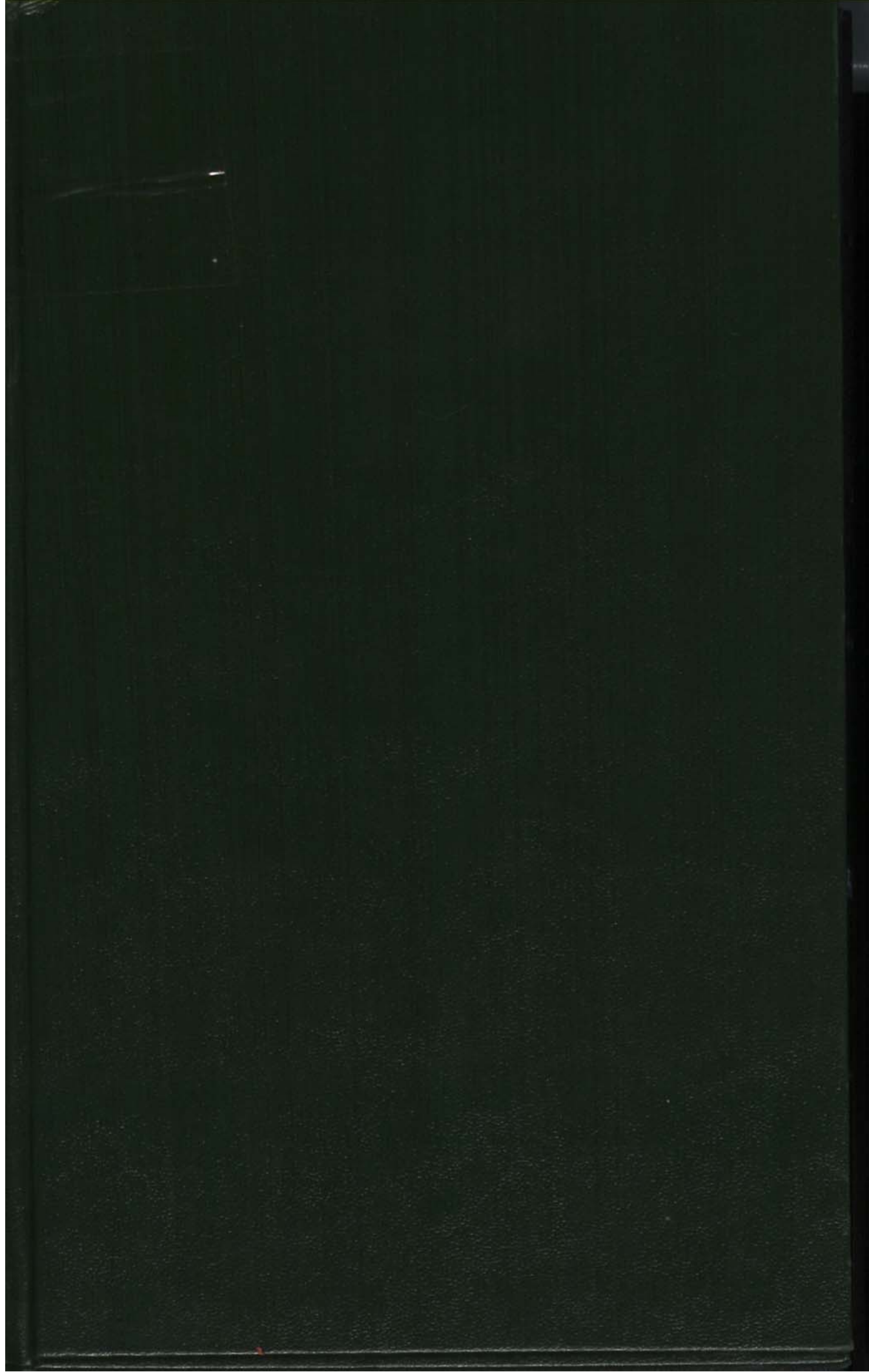


اُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ

بعد الحمد والاحسان که درین آوان سعادت اقتران نسخهٔ برازندهٔ موسومی به



دوباره بصحت وحواشی تازه در سنه ۱۳۰۶ ہجری در بیت السلطنت لکهنو

بمطبعهٔ حسنی مایر حسن رضوی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

نعتهای بی منتها و ستایشهای لاانتهام خالقی را رواست که رایت آلای آفرینش از فرش زمین تا عرش برین چنانچه باید افراشت و ثنای وافر و حمد متوافر صانعی را سزاست که آیت زیبای خلقت از تحت الثری تا فوق سمای بهجی که شاید نگاشت فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیر اعظم از آسمان حکمت او ذره کنگره قصر کبریای جلالش رفیع تر از انست که کمند اوهام بدانجا تواند رسید فضای کمالش وسیع تر از انست که طائر عقول در هوای آن تواند پرید و صفات عظمتش از وصمت بدایت و نهایت معرا است و عظمت صفاتش از منقصت نهایت منزه و مبرا

ابیات جهان پادشاها خدائی تراست + ازل تا ابد پادشائی تراست
توی اول و آخر جمله چیز + نه آغاز داری نه انجام نیز + ز تو خیره عقل دانش پناه + تصور بکار تو گم کرده راه + درود نامحدود و صلوة غیر معدود نثار روضه منوره سرور کونین و کعبه دارین صاحب قاب قوسین که در تمهید شریعت غرا دقیقه از دقائق

نام رحی نگذاشت و تحیه زاکیه وادعیه وافیه تحفه جناب فیضماب سلطان عرب و عجم برگزیده آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرای را جز به ترتیب پسندیده نگماشت نگین خاتم فقر را نگینه از و + ملک درویش را خزینه از و + از همه خلق بیش دانسته + فقر را فخر خویش دانسته + صلی الله علیه علی آله واصحابه وسلم اما بعد از ین بر رای انور و خاطر ضیا گستر دانایان خرد ور و عالی رایان هنر پرور مخفی و مستتر نماند که بنده احقر و ذره افقر محمد جعفر ولد شیخ محمد فاضل که بتالیف این صحیفه رنگین و تصنیف این رساله لطافت آگین پرداخت از ساکنان قصبه بجنور است و قصبه مذکور محالیست از اعمال سرکار لکهنو متعلق بلاد هند خطه ایست دلپذیر و مکانیست بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان خدا آگاه صاف و مصفا و باطنش بسان ظاهر دولتمندان والاجاه آراسته و خوشنما صبحش چون بیاض چهره سهی قدان راحت افزا و مرغوب و شامش مانند سواد دیده ماه خدان دلکشا و خوب قامت محبوبان دلکش محسود طوبی و عارض معشوقان مهوشش حسرت ید بیضا ذهن دبیران عالی رایش بر عطارد سبقت نموده و دود شجاعان ثابت پایش از بهرام گوی برتری ربوده دل دردمندانش از غایت استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنیایش از نهایت ملایمت مانند ضمیر اصحاب فقر فارغ از تمنی اگرچه در آبادی شهرت خرد و کوچک واقع شده اما بمقتضای اقل جبال الارض طور و انه لاعظم عند الله قدرا و منزلا بحضرت صمدیت قدرش افزونست و منزلتش از احاطه فهم بیرون و دلیل درستش آنست که بسیاری از واصلان حق و مقبولان داور

مطلق در سواد وشش آسوده اند خصوصاً زبدهٔ خدا آگاهان قدسی صفات قدوهٔ شهیدان صاحب
کرامات زینت محفل جنان بهار روضهٔ رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار سیمای عظمت
راجح شنده قمر حضرت ملک عمر آنکه چون صدیق اکبر آوازهٔ صدق و صفائیش در گنبد نیلگون
پیچیده و مانند حضرت فاروق طنطنهٔ عدل و مجاهداتش از قاف تا قاف رسیده و لعبتون اجتبا عثمان
گوی حیا و آزرم از عالم ربوده و مانند حیدر کرار طریق سخاوت و کرم پیموده خاک آستانش
قبلهٔ حاجات است و شستهٔ منقش نشانش کعبهٔ مرادات شاخ دوحهٔ جلالش سر بسدرة المنتهی کشیده
و بیخ شجرهٔ کمالش تحت الثری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تاجیک بکرامتش معترف
و مقر اند و غنی و فقیر بتقبیل عتبهٔ گردون رتبه اش معزز و مفتخر فی صفوف ملایک باستان
بوسی او ممتاز و فلک الافلاک برای طواف روضهٔ منوره اش در اهتزاز جای قم الاخود در بمقام
دلپسند بر اختیار نموده اشعار عمر کز تیغ او معمورهٔ هند * باسلام اندر آمد تا لب سند *
زهی غازی که کرد از تیغ خونخوار * بقدرت بت پرستان را نگونسار * کند حکمش سرای
کفر غارت * بتابد پنجهٔ دیو شرارت * پناه آمد درش دنیا و دین را * رواج از خنجرش تاج و
نگین را * فلک یک گوشه از ایوان قدرش * زمین یک گل ز شادروان صدرش * از اینجا
که ثنا و اوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازهٔ وهم و خیال است و زبان زبان آوران
در صفت و ستائش آن سر گروه شهدای والا شکوه لال لاجرم این شکسته
بال مبادرت در مقال از ادب بعید انگاشته سبب تالیف این نسخهٔ لطیف المعرض عرض
می آرد که چون سعادت طراز محمد نواز که باین فقیر قادری رابطهٔ برادری میدارد بنا ساز
و مهره بازی سپهر بیمهر از قصبهٔ شوسیه محال قانونگوئی خود جدا شده در وطن مالوفهٔ مولف رسیده
بخانهٔ مجموعهٔ تلطف و تعطف شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت ورزیده خواهش اند

نموده لیکن انشائی که در خور درس او باشد بر فور دست بهم نداد لهذا این مستهام مکتوباتی که در
سالف ایام از طرف خود و بعض دولتمندان عالی مقام بنام برادران نموده فرجام بجملی از بزرگان و
عزیزان رقم نموده بود و هر احد از تکلف صنعتی خالی بنسبت فراهم آورده به ترتیب آن
باستصواب حقائق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم مهین در سه نوع
مرقوم ساخت نوع اول در مکاتبات نوع دوم در مراسلات نوع سوم در
رقعات نوع اول در مکاتبات مکاتبهٔ اول بخدمت ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة
العارفین مقبول حضرت خداوند شاه غلام نقشبند از طرف مخدومی شیخ محمد خرم مشتمل بلا مبارک
تحریر یافت آفتاب هدایت آن زیب خرقهٔ معرفت و ایقان زینت دلق طریقت و عرفان
کتاب جد ادانی خاتمهٔ باب سلمانی خاصهٔ درگاه احدیت مقبول جناب صمدیت واقف عمل
و ملکوت دانندهٔ اسرار لاهوت آنکه چرخ اطلس مقابل گلیم کرامتش نی اعتبار است و کسوت
زرنگار شمس پیش جبهٔ عظمتش بیمقدار جامهٔ سالوس پور جسم بکسب کمال او چون کتان
از ماه پاره گردیده و خناس خباثت اساس بحسن مجاهدهٔ او چون خفاش از خورشید
در ظلمت ناکامی خزیده بر مفارق معتقدان راسخ الاعتقاد روشن تابنده باد بعد تسلیما
عقیدت سمات و آرزوی خدمت لازم البرکت که در عرصهٔ قرطاس نمیگنجد معروض عرض می
دارد که این عبودیت کیش از این پیش در حلقهٔ اتا و اباد لاو میدان فتوت و فیض عام
مروت محمد حاتم که از روی ظاهر بر تن زیب از پرنیان و نسیج دارد و در باطن خز باد
حق همه ایهچ می انگارد میگذرانید ناگاه از مدت شش ماه شوق الهی در نهانخانهٔ باطن
این عقیدت مند ظاهر و باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از هر سو سینهٔ او را گرفته
لاجا خانهٔ جان او را از متاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه نشسته و بگوشهٔ

منزوی شده به بندگی خداوند حقیقی که بر هر کسی لازم است مقید گردید هر چند مردم نظر بدانکه
از هیچ ممر وجه معیشت مقرر نیست زبان ملامت دراز کرده اما بمقتضای وَمَن
یَتَوَکَّل عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ از ین غم ندارد و بلکه ازین جهت که روز بازی
نامرادی شب معراج مردان واقع شده کسیاله این جهان را نسبت بحال خود بهتر از جمعیت
و آرام می پندارد آری آنها که لذت فقر و فاقه یافته اند هزاران درم و دینار را کمتر از پشیزی
شمرده اند و از اغذیهٔ لطیف درگذشته بنان جوین قناعت کرده و همچنین از هوس زلفت
و بافته رو تافته و جامهٔ لنگ از سلک کمخاب کم ندانسته اند **بیت** در حریم فقر صد جنت با
منت نهد ✤ هر که او از باغ عزلت نیم بوئی یافته ✤ قبلهٔ آمال و امانی سلامت مراد این نامراد
از ارسال این رسالهٔ نیاز آنست که اگر بتوجه خاص کریمانه این قلیل البضاعت اچند ساعت
در خلوت باسعادت بار بخشند از سر قدم ساخته بخدمت فیض موهبت بشتابد انچه برین ده
گذشته و میگذرد بتحریر راست نمی آید که مفصل بخدمت آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید
بیت گر بیابم محرم تازه چو گل ✤ خار خار غم ز دل بیرون کنم ✤ پیراهن ولایت که بزار
کسوت سکندری دارا ایک تار آن نیرزد تا یوم القیامت بقامت باکرامت زیبنده باد نگاه
دوم بخدمت آئین بند شهرستان سخندانی گره گشای عقدهای معانی سیر ملتانی از طرف محمد
اکرم مشتمله بتلازم بلاد تحریر یافت خالق و الجلال و صانع پرکمال که مکه متبرکه را بکعبهٔ شرف
زیب بخشیده و مدینهٔ طیبه را باستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانید مصر مسرت و شهر بهجت بذات
مجمع حسنات سراج محفل صفوت صفا فارس مضمار فطانت و ذکا سهیل یمن سعادت مشتری
بازار سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ ارتضا شیرازه بند نسخهٔ انبساط سلسله جنبان بزم نشاط
رونق پذیر دارد و جرعه آشام جام اخلاص محمد اکرام دعای صافی از رنگ ریب و رنگ

که

که انوار استجابت از ابتدای آن پیدا و سلامی مبرا از شائبهٔ ریا و نیرنگ که آثار اجابت از آغاز
آن هویدا باشد تحفهٔ محفل عشق منزل نموده مکشوف قلب که رشک آئینه حلب است میگرداند که آرزوی
مواصلت لازم العشرت بحد بسیست که بتحریر درآید و اشتیاق صحبت فی البرکت نه بمثابه ایست که زبان بتقریر
آن کشاید **بیت** شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت ✤ فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت و علاوه
اینهمه فراق ناگفتنی زعدم یادآوری آن طوطی هند سخنور چه نویسد که درین مدت گاهی تشریف مکاتبات
دل و دستان بخور و بیش و سامان مهجور خوشوقت و پرسرور نگردید صبح و شام ازین فکر که آیا چه تقصیر ازین بنده
خوان اخلاص صعوبت گرفته که عوض آن اینهمه کم توجهی وقوع پیوست چون موم در کورهٔ غم میگداز و همیشه
ازین اندیشه که خدایا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریانشین کلبهٔ بیریا بوجود آمده که در بدل آن چنین
ملاطفت افتاد چون شمع در فانوس الم میسوزد **بیت** ما را چو روزگار فراموش کرده ✤ آیا شکایت
از تو کنم یا ز روزگار ✤ برخلاف گذشته از آن مشک ختن فرزانگی توقع آنست که اگر خطائی
معلوم شده باشد از راه عطا عفو فرمایند نه اینکه بخاطر آورده از التفات دوستانه محروم سازند
از گوشهٔ دل مهر منزل محو و نسیی نفر موده بتسطیر مراسلات بهجت آیات رو مخلصان که مانند کهربا زرد است
رشک لعل بدخشان سازند دوستانه اقتضا داد رینولا از وقائع صوبهٔ بنگاله بعرض والا رسید که بنگاله
و شهر امل برهمنان بجا در سواد مقصود آباد لعل نام تبی از سنگ تراشیده و از سیاه دبانفاق جمعی از متعبد
سطر و معبود خود قرار داده می پرستند و بهر روز مردم بسیار از دور و نزدیک از ترک و تاجیک هجوم آورده
ضلالت می سپارند از انجا که نیت حق طویت بندگان حضرت ظل سبحانی همگی بر رواج دین اسلام و قلع قمع کفر و
ظلام مصروف است و چنانچه اگر بالفرض سوای ممالک هندوستان در ایران و توران خواه در روس و خراسان منکری
حادث شود تا آنواسطهٔ کفر و بطلان بکلی مندفع نگردد پای همت والا از رکاب عزیمت النسمت بیرون نگذارند
حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که شاهزادهٔ عالی نسب بهارستان دولت مستقیم شاهزاده محمد

آنگروه خذلان پژوه را بسزا رسانند بیت مردود را بشکنند و بجای آن مسجدی عالی بنا کرده
مقرر کنند که جمعی کثیر از مسلمانان روشن ضمیر بعبادت مهیمن متعال و طاعت او بهمه حال مشغول
باشند اما از انجا که فطانت و ذکاوت ابو العجبی و بیتوی که باوجود قیام اشتن الشان تسویح بیگانه فوج شیاطین و
عالم و عالمیان دادن امیدوار ان افواج برقت اخلال افراد سوانح نگردند تا آنکه از طرف حقایق
مجامع رسید مقرب حضرت خاقانی میرزا یار علی بیگ بار بافر مودند که ایشان آنکه میرزا الامور برادران
املاد بنا بر سیای معامله متعلقه مورد عتاب شده از غضب سلطانی نمی‌ترسند فی الواقع جای عتاب است
آینده انسب انست که هر مقدمه که رو دهد بعنوان خوب طریق شایسته بر وقت اخلال افراد سوانح
کرده باشند نه اینکه بعد از خرابی بصره بمعرض عرض در آرند تا ماه نخشب در چاه نخشب است العنایت
ذو المنان چهره جمعیت آن شگوفه ریاض اهلیت چون بدر سپهر درخشان باد مکاتبه
سوم مشتمل بر تلازم ثوابت سیار از طرف محمد مراد بحر بر یافت مجمع جمیع ممکنات که عقول عشره
چون فلک تسعه در فضای وسیع قدرتش سرگردان است آن مهر سپهر شرافت و اوج رافت
قطب عرش سخنوری اختر دانش پرور نخل پیرای ریاض سعادت سمر بار گلچین حدیقه خلق محمدی
میان مسجد را از کسوف آفات زمان و خسوف بلیات جهان پناه داد دسنبله حصن حرمش ساد
سلامیکه سبو حیان جرخ اطلس آفرین خوانند و دعای که کروبیان فلک الافلاک بستایند بمحفل فیض منزل
نموده روشن رای قمر ضیا میسازد از آنوقتیکه بهرام زمانه میان تیغ مهاجرت کشیده عقرب ایام میان
یکدیگر نیش مفارقت خاطر انمهر گزین جوزا جهت بی آب شدت اضطراب است مانند سیارات بمعیت سرگردان
و شمس لالکرچون ال انگشت نما گردیده و در ناتوانی اظهر من الشمس گشته حاصل اگر شمه از درد فراق شیرین نگنجید
و اگر برخی از الم جدائی کرسی القمر رسانند صورت نه بندد بیت نتوان بقلم نوشت شوقت کر
تیر فلک شود دبیرم ✤ از حضرت گردانندهٔ دور دوار مستدعی انست که اسد سعادت را

معمور سازد تا ثور حرمان را اگرچه چون جوزا دو سر داشته باشد از میان بردارد و زحل نحوست
را هر چند مانند سماک رامح باشد سرطان وار زیر پا در آرد امید که تا بنات النعش متباعدند
پروین مواصلت سنبل گرد دوری صوری از راس و ذنب مقطوع شود با فتاب بادهٔ اوری
کلبه احزان این سهای گمنام را منور گردانند والانظرا شنیده شد که در شهر رجب شاد
کتخدائی غرهٔ ناصیه سعادتمندی ستارهٔ آسمان تخت بلندی مخدوم زاده ستوده محامد الوالا
مقرر گشته باستماع این نوید جهان جهان امید ثریا وار عقد جمعیت در دست یافت و سهیل
در یمن خاطر تافت افزایندهٔ زهره و بر جبیس آن ابن سعدین اکه هواخواهان عقیدت اندوز
برای آن صباح و مسا دست دعا تا فرقدان افراشته دارند در ایام معهود بحسب دلخواه
صورت پذیر ساخته موجب فرخی و فرخندگی گردانا داگرچه بمجرد استماع انخبر فرحت اثر مهجوا
که خود را بخدمت رساند اما چون معلوم نیست که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یافته لهذا موقوف شده
مرقوم خامه نیاز میگردد که بتاریخ معهود زود این بی آگهی دهند تا در ان ایام سعادت فرجام
رسیده یوسف دل ما که از جور اخوان زمان در چاه غم ناکام است بملاقات سیاره آورده عزیز مصر
مسرت گرداند و بالفعل از عدم رسیدن فقیر حمل بر تقاعد و تقصیر نفرمایند خالق قوس قزح
تیر آرزو خدام بهدف مرام مقارن اراد مکاتبه چهارم بخدمت برگزیده بارگاه صمد میان
گل محمد مشتمل بر تلازم گلزار تحریر بر یافت تحلبند حقیقی حدیقه آمال و آماما آن بهار بوستان معانی
گل گلزار سعادت سرو جویبار اهلیت صلصل شاخسار آدمیت را القطرات معطرات
عنایت بعنایت شگفته و ریان دارا د بعد دسته دسته شوق و چمن چمن اشتیاق
که سوسن زبان از بیان آن مانند از نار سر بسته دهانست مکشوف ضمیر
گلشن نظیر مینماید گلدسته گلبن وداد یعنی رقیمه مسرت شمیمه که سواد دشت جو طرهٔ بنفشه مو بان

عطر بیزی میمنو و بیاضش مانند چهره گلرویان لاویزی میکرد در هنگامیکه نرگس وار چشم انتظار
کشاده بود و از غایت نگرانی چون عندلیب ز فراق گل خار خار در جگر داشت بدست شاد
جلودار که بپیک صبا از تیز رفتاری او شرمسار هست چهره ورود افسره وخت بمطالعه
آن دماغ دوستان بیکرنگ طراوت تازه گرفت و گلستان خاطر محبان صمیم القلب
گل گل شگفت انچه از احداث باغچه متصل باغ ثمره شجره اقبال و نامداری
مرز گلزاری و طلب داشتن بعض نهال مثل کیله و انناس و شفتالو و انگور زرد
و امثال آن قلمی بود خیر طلب حسب طلب درینباب لازمه سعی و تلاش بکار
برده ازمم اینکه درینجا باغی چنانچه باید نسبت بنا علیه بدست نیامده لیکن چون عنقریب
رفتن گلابی باغبان جانب مستقر الخلافت اکبرآباد میشود نونهالهای سرو سهی نوباوه ها
سیب و بهی و دیگر انچه آن سرمایه مروت و بهی ازین ربی طلبیداشته اند از باغ خواجه بو
و لاله نهال چند طلبیده ابلاغ داشته خواهد شد بالفعل آنمجموعه حسنات نهالهای توت و
گلهای از قسم جنبه و نوازی از قصبه باڑی طلبیده میشانند از رهگذر عدم فرستادن نهالها چو
سنبل بیچ و تاب نخواهند خورد و از دوست بیریا که تخم یکرنگی در زمین دل میکارد غبار
بخاطر نخواهند آورد اگر چه بیخ اخلاص فیمابین انقدر استحکام یافته که از صرصر انقسم مقد
متزلزل نتواند شد اما بر مزید احتیاط بقلم آمد و دستیها مقتضی انست که همیشه مطایبه نکهت
رقائم عنبر شمائم که خسته خاطران فراق را بمنزله دوا و بینوایان را بمایه صد برگ و نوا تواند بود
معطر و معنبر دارند ریاض عمر و دولت همیشه در بهار و از خزان آفت دوران بر کنار باد
بیت تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید * سبز بادا چمن عمر تو از آب بقا * مکاتبه
پنجم بخدمت سیادت و نقابت پناه میر محمد شاه مشتمل بر تلازم اسپ

تحریر یافت تا رخش مهر در میدان نیلگون سپهر بمهمیز قضا در تگ و تاز هست و سمند ماه بجولانگاه
چرخ کبود بتازیانه قدر در اهتزاز توسن جمعیت و آرام رام آن شهسوار خنگ مروت
سرخیل ارباب فتوت اختر منیر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت نقاوه دودمان مجد و
علا زبده خاندان عز و اعتلا باد از انجا که اظهار جوش و خروش باطن محبت مواطن شیوه
مترسمان و ذکارست مخلصان بیریا را ازین و تیره عار لاجرم عنان دهم قلم را یکبارگی از آن
وادی معطوف داشته بشاه راه مدعا جولان میدهد که درینولا از زبان حسن خان سوداگر ساکن
پهلواری ظاهر شد که عزتخان سوداگر چند راس اسپ از جنس کچهی و مجنس پیش خواجه شکیبا
سرکار نواب الاجناب ورود از انجمله اسپی سنجاب مشاهده افتاد که ابلق ایام چنان فرس خوش ترکیب
گاهی ندیده و گوش زمانه تازی نژاد بدان خوبی و جمال از زبان عربی و لسان عجم و امثال آن نشنیده
در تیز رفتاری باد پائی هست دور رو و در تندی چالاکی تیز رو و ترا ز شبدیز خسرو گوئی عرفی
این بیت در وصف آن گفته بیت بصد طوفان نمیگردد سمش غرق * بدریا میچ برد بر روی هوا برق
فی الجمله خواجه مذکور نظر برمش قیمتی انفراقی نسبت جرات بخریداری نکرد و مردمان دیگر نیز
نتوانستند گرفت سوداگر مسطور فی الحال آنکه اسپ توجه از نظر اقبال و عوالی منزلت ابو الفضائل حسب
سلمه الله تعالی بگذراند جانب گهوڑا گهات رفته از انجا که دیوا فصاحب قبله عاشق اسپ خوب اند
از ان وقتیکه تعریف آن شنیده اند میفرمایند که اگر برابر طلا و نقره قیمت آن میشد میگرفتم
و نظر براینکه آن زبده بشریت غایت در اسپ شناسی بهره دارند فرمودند که ایشان نزد
سوداگر مسطور رفته اسپ را ببینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نموده اطلاع دهند
که زر فرستاده آید و از راه عنایات دو صد روپیه و یک اسپ ابرش مصحوب خنگلی
خدمتگار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورده ملاذا یکراس اسپ مخلص انیز

مطلوب است واستماع رفته که در محلی که آن ملاذ مهیا شد اسپی سرنگ با بوبخانه افغانی و صد بیست
روپیه قیمت آن مشخص شده تحقیق نمود اگر بهای مناسب برگار بند زر و مردم فرستاده طلبید
زیاده هرچه نویسد فضول است مکاتبه ششم بخدمت دوست ممتاز یار دلنواز
مشتملبر ملازم ترنم و ساز ساز نده بزم قضا و قدر اگه بنغمه کاف و نون چندین
زمزمه گوناگون برآورده مجلس نشاط آن مخترع آئین سخنوری و مجمع قانون نکته پروری
سر دفتر دقیقه سنجان هنرپرداز میان محمد نواز را بعنایت بیغایت آراسته اراد بعد
بیکران شوق بی پایان که اگر این مبتلا سالها باد ای آن مترنم شود هنوز صدا از ان باد اوج
ازان رباب چون نم اده باشد پرده کشای چهره مقصود میگردد که بر رای ترنم پیرای خردمندی
ظاهر و هویدا که دو سه دار همیشه با آواز تار و سرود عشاق وار مشتاق مهیا شد و ازان
هنگامه که بهرون کلیان مطربان ساکن قصبه سرهی تجسب قسمت از مواخواه
یکرنگ جدا شده آهنگ خراسان و عراق نمودند حبشی و طرفی دست بهم نداده و سنگ
تفرقه که از جدا شدن اینها بر بربط نشاط افتاد چه گوید و چه نویسد از تصور نی سازی
آنها نای انبساط می برد و از یاد خنجری نوازی شان خنجر غم بر سینه میخورد و دهر حال
بسا رنگین در نهایت خرد آگین بودند که دارای جهان در علم موسیقی امثال اینان
بر روی زمین نیافریده چون از مغنیان این سرزمین هیچ کس موافق
مرضی پیدا نمی شود شنیده شد که بلال نامی مزمار نواز که بتار و سرود مهارت
تمام دارد و بزیر و بم زهره را برقص سماع در می آرد و در سارنگ نو میباشد و در سابق ایام
پیش آن سرمایه بهجت و آرام توری آرام قاصدا با مبلغی راه خرج و یک جامه اشاره طلب
او فرستاده شده بود از ناامیدی راه برگشته آمد و الحال که مخاطره طرق برطرف شد قاصد مذکور

میرسد آمال که آن بار یک من معاودت مرسوله رسانیده او را روانه انصوب نمایند و
یک طنبور خوش اسلوب اگر بجنگ نماید جریده ابلاغ دارند زیاده بجز شوق چه نویسد مکاتبه
هفتم در خدمت سیادت و رفعت پناه صفوت و نجابت دستگاه زبده دقیقه سنجان
معنی شناس میر محمد عباس اذظرف محمد قاسم مشتملبر تلازم طیور مسطور گشت بیت
جان من بی رخ تو فاخته وار * سالها شد که میکند کوکو * تمنای لقای
آن صلصل شاخسار دانش پژوهی عندلیب بوستان والاشکوهی شاخسار
دین و دول پسندیده حضرت عز و جل نه بدرجه ایست که حمامه خامه در هوای آن
بال و پر کشاید یا طوطی زبان در بیان آن زبان آوری نماید بیت ز شرح شوقم اگر
دربر روح الامین افتد * اگر غم نامه هجر تو بر بندم ببال او * کو طالعی که بر بهر السعادت مواصلت
که چون عنقا ناپدید است کبوتر وار بر بام مشاهده پرواز کند کجا بختی که بمساعدت آن شرف ملازمت
که مانند سیمرغ از چشم نهانست چون مرغ دست آموز در دست آید بیت همای اوج سعادت بدام
ما افتد * اگر ترا گذری در مقام ما افتد * از انجا که این دولت عظمی بزور و زر متعذر است و
شوق آن بقلم و زبان متعسر ناگزیر حصول آن بفضل خداوند و دریافت آن بضمیر انور کو سپار
خردمندی حواله نموده بمطلب میپردازد که در سال گذشته شیخ یسین نامی چند دست حجره از
کوهستان مورنگ آباد درین سرزمین آورده بود و بتیمار دهلیه با انصافی مرزا کافی که خدمت
میر بحری اینجا دارد و از هنگام بانگ خروس تا زرد شدن آفتاب طریق ظلم و بیداد
می سپارد و بزور پنجه حکومت چون شاهین چنگل تعدی دراز کرده آنهمه طیور را بی قیمت تر
از گنجشک و صعو گرفت و هرچند درین باده بمشار الیه گفته شد ولیکن چون نطق در ماغش از باد
غفلت و غرور مشحون است هیچ بخاطر نیاورده از ان باز بقول آنکه بیت که کشا

دگر نوشمندان وند * چو آوازه رسم بد بشنوند * احدی از سوداگران و صیادان آن بوم درین دیار نرسیده و مرغان کوهی از قسم باشه و بشیره که خردترین جانوران شکاریست نیز کسی نیاورد از انجاکه رغبت دوستدار بر طیور شکاری بسیار است لهذا امنیس نام میر شکار خود را برای خرید جانوران بجانب اجمیر فرستاده طرفه آنکه امسال بازار آن قصبه نیز از تعدی فوجدار آن ملک ویرانست غیر از زاغ و زغن و چغد بدیمن در آن مکان ندیده بی نیل مقصود برگشته آمد هنگام مراجعت دو شارک گویا از معظم آباد خریده بطریق تحفه پیش خر ندید آورده و حال آنکه از بهم رسیدن این قسم طائر انشراحی بخاطر هواخواه دا نگشت

بیت نهی صد دسته ریحان پیش بلبل * نخواهد خاطرش جز نکهت گل * دوست از اتفاق شنیده شد که میر شکاری از ساکنان قصبه یوسف آباد عرف چرپاکوٹ دو دست جره کوهی که از تیز پروازی کلنگ و سرخاب را چون تیهو و دراج میربایند بلکه هیچ مرغ آبی و طائر خشکی از پیش نمیگذارند بجهت مرزا یادگار بخشی و وقائع نگار آن سرکار تیار کرده مرزای مشار الیه بسبب آنکه درین روزها از خدمت انجا معزول شده تعیینات صوبه مالوه گردید مشتری آن نگشته لهذا مصدع میگردد که آن کبک کوه دانش و اگاهی و را تسلی ساخته روانه این نواحی نمایند انشاء الله العزیز بعد رسیدن اینجا سوای قیمت جانوران بطریق انعام نیز باو داده خواهد شد ترقب که تا رفع حجاب دوری بدستیاری هدهد صبا یعنی قاصد تیزپا خیریت احوال خیرمآل بگوش مخلصان بحکایکه قمری صفت طوق اخلاص گردن جان دارند میرسانیده باشند که دل اتحاد منزل که از غایت نگرانی و انتظار چون برخود میپیچد طاؤس وار رقص انبساط در آرند کلاه جمعیت و شادمانی بر تارک سامی دهنده باد

مکاتبه هشتم بخدمت معدن اشفاق شیخ عبد الرزاق مشتمل بر تلازم غله

بیت آورد صبا نامه مشکین رقمت * شد مزرع جان تازه ز رشح قلمت * مکاتبه مسرت عنوان مراسله عشرت نشان معه دو تهبان پارچه کتان پرتو حلول افگنده چهره دوستدار را که از دوری آن معدن نیکی و نیکرائی چون مهر شرف زرد بود بسان گل معصفر سرخ گردانید مرقوم بود که محمد ابدال مقدم موضع کرنال ملتجی بر آنست که چک ائمه موضع مذکور بدستور سابق حواله اد یاشد ملا ذا فقیر گفته سامی را مقدم دانسته انچه ایما بود با لراس و العین میکرد اما شنیده باشند که در سال گذشته مقدم مذکور آن چک ابقرار بالمناصفه کشتکار کرده جنس شالی و شالماخ و امثال آن هرچه پیدا شده قماش وزگار خود ساخت و یکدانه بری ساینده و بهنگام تقاضا از زرد روئی گاهی عذر سرخی ژاله و گاهی آفت خشکی حواله نموده آتش در خرمن اعتبار خود زده و برای اینمقدمه که طلبیده میشود بخود می آید و نه گماشته خود میفرستد چون حقیقت عذر و دغای اینمرد جو فروش گندم نما بواقعی معلوم شد لاچار چک مرقومه را بقرار مبلغ دو صد روپیه بشیخ مونگیری که حق جوار بر دوستدار دارد تا حال از همراهیان خیر سگال هر کو درم و دینار باو سپرده بقدر خردله تفاوت نکرده حواله نموده بنابر مزید احتیاط تمسک مالضامنی سکهداس صراف نوسیانیده گرفت از بن بگذر باز حواله آن دغا نمیتوان نمود لیکن چون آن ملاذ در باره او نوشته اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر آنیده پنبه غفلت از گوش هوش برآورده دست دغل از بغل نه بر آرد چک دیگر حواله او کرده شود بشرطیکه بعد پختگی مزروعات بدون مواجهه گماشتگان مخلص قسمت بهره بحصا ننماید و از جنس عدس و مشنگ و غیر آن هرچه پیدا شود نصف سالم برساند و از هر بار همان نوع سلوک کرده باج متصرف شود دیگ و کساله خواهد افتاد و مقدار دانه از زن در گذر نخواهد شد این مراتب را باو گفته هرچه بفهمایند بعمل آرد

مکاتبه نهم به برادر ارجمند * *

شیخ فتح محمد مشتملبر تلازم گنجفه تحریر بافت خداوندی که تاج محبت واخلاص بر تارک
بندگان خاص نهاده شب تاریک آنهارا بنور عشق روشن تر از شب قدر و
لیلة البرات گردانیده برادر بجان برابر وسعادت اثر نادر العصر جوهر شمشیر لیاقت
آب گوهر صداقت راسخ روی دارین داراد قصهٔ پرغصهٔ مهاجرت و دواعی
دردانگیز مفارقت هرچند که از مکنون دل پیش بر می آید کم بر روی تقریر می در آید
نغمه سرایان چنگ موانست گفته اند بیت در تنگنای حرف نیاید بیان شوق
زانسو که حرف ولفظ حکایات دیگرست * ناگزیر این دل سوخته لب از دقربی بابا
دوخته برین سیر سد که از زبان اعزی غلام نبی ظاهر شد که آن برادر بتوفیق خداوند
اکبر دست از ارتکاب نهی منکر که طریقهٔ ضلالت کیشان ابترست باز داشته بامر
معروف پرداختند وخانهٔ دل را از قماش لهو ولعب خالی ساخته باستماع این خبر دجان
افزا اصناف نشاط وشادمانی دست داد الله تعالی جمیع مسلمانان را بر حکم شرع اطهر موافق
داراد عزیز من حالا که بر صراط مستقیم وجادهٔ قویم پا نهاده اند آنچنان جد وجهد بکار برند که
بطاعت وعبادت الهی اسیر دانشود ویکدم سوای یاد حضرت صمدیت خرچ نگردد بیت غافل
احتیاط نفس یکنفس مباش * شاید همین نفس نفس واپسین بود * وهرچند در اثنای طلب
مقام یاس وناامیدی نماید بمقتضای لا تقنطوا من رحمة الله نومیدی که کفر محض است در حریم
خاطر راه نباید داد بیت چو یعقوبم ار دیده گرد سفید * نبرم ز دیدار یوسف امید
آری سالک را درین راه اغلب حال قبض وبسط طاری میباشد پس در حالت قبض نظر
بر فیض حق باید داشت بیت چو گرد دکارها مشکل مشو از لطف حق ناامید * که قربانی
اسمعیل بهر امتحان باشد * وهمچنین سالکان طریقت گفته اند که طالب صادق را ضرورست

که

که بذکر نفی واثبات ساحت خاطر را از خار ماسوی الله پردازد و از خودبینی که بسیار
زورآوران بالادست از زیردست گردانید پاک وصفا سازد تا ناالحال بیچ آفت
در حریم قدس ربنا بدو آفتاب عنایت کبریائی بر کلبهٔ احزان او بتابد بیت بکن بیرون ز دل آبر
ماسوا را * ببیا آن زمان سرخدا را مکاتبهٔ دهم بخدمت معدن نیکی ونیکنامی
مخزن عطوفت ودوستکامی ملاذ بی مثل مشفق بی بدل شیخ محمد جعفر مشتمل
بتلازم شطرنج تحریریافت بیت از چه مشغول کنم دیده ودل را که مدام *
دل ترا می طلبد دیده ترا میخواهد * از دست برد فراق چه نویسد صبر وشکیبائی
را که متاع خانهٔ دل بود بیکبارگی غارت ساخته واین بی نوا را از بساط انبساط
اخراج کرده در شطرنج انداخته منتقم علی الاطلاق گردن مهرهٔ فراق بشکنند تا رخ
بعد رخ بمجموعهٔ دوستان نکنند وبفیل بند غم فرزین بند نشاط منصوبهٔ مخلصان
را شکست ندهد بامول که تا حصول مقصود این نمودی بود که عبارت از دیدار
نضارت کشت فتوت وجود است ابواب مکاتبات مسرت آیات مفتوح دارند که گلم
المکتوب نصف الملاقات باعث تسکین این مسکین تو اند شد استظهار احامل رقیمهٔ نیاز
محمد شهباز پیادهٔ سبیل غریبی ونامراد وسوار توسن است بازی ونیک نهاد وتا ایشان
دربر مجلس که قیام داشته یار شاطر مانده نه بار خاطر از انجا که پادشاه حقیقی تقدس وتعالی
قامت باکرامت انجلعت قدردانی ردای فیضرسانی زیبا گردانید یقین که در بارهٔ این آدم
بیکار نوعی توجه ومهربانی مبذول خواهد شد که پریشانی احوال او بجمعیت وکامرانی مبدل گردیده
باعث ممنونی مخلصان صمیم گردد زیاده چه ترقیم نماید تا عرصهٔ فلک بانجم وبسیط زمین بمردم زینت دارد
مجلس عیش آن مقدمة الجیش مردمی ومروت بعنایات ایزدی چون از صدمات منصوبهٔ دوران

محرون و مصئون باد مکاتبهٔ یازدهم مشتمل بر تلازم برشگال تحریر یافت
گشت امانی و آمال آن مجموعهٔ فضل و کمال برگزیده حضرت و اور میان دلاور ناثار
حضرت باری سرسبز و بارآور باد بعد ادعیه وافره و تحیات متکاثره
واضح ولائح گردانیده می آید از آن ساعت که حجاب دوری و نقاب مهجوری
درمیان آمده اشک چون سیلاب درجوش است و دل مانند رعد در خروش شرارهٔ
فراق برق وار از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون صاعقه از آسمان سر میزند بیت
رفتی و در فراق تو چشمم زگریه گشت ✦ چون ابر نوبهار سیاه و سفید و سرخ ✦ از آنجا
که بعد ازین تاب درد تنهائی و طاقت الم جدائی نیست رجاء واثق از آن دوست صادق
آن است که بروفق وعده زودتر مراجعت نمایند تا احوال بیتابی چنانچه بقلم آید بچشم خود ببینند
بیت گهی ابر تر و گاهی ترشح گونه گه باران ✦ بیا و چشم من بنگر هوای برشگالی را ✦
دیگر مخفی نماند که در نیولا اصلاح سرمایهٔ تقوی و صلاح میان محمد صلاح بران مقرر شده که
متصل دروازه مسجدی باید ساخت و فاتحه کتاب اخلاص میان فتح محمد را که باب استغنا
هوا و هوس فرو نشانده چون قطرهٔ نیسان در صدف عزلت جا گزیده اند تکلیف باید داد که در همین
گوشه استقامت گزینند باید که آن سرمایهٔ صدق و یقین این مراتب را با مشارالیه ظاهر ساخته
همراه بیارند مکاتبهٔ دوازدهم بخدمت فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ
باب اختصاص بیاض چهرهٔ فطانت و خرد مرائی میان شیخ ثنائی
مشتمل بر تلازم کتب تحریر یافت صحاف کتب خانهٔ آفرینش که بحکمت بالغه
اول نامهٔ عشق ترتیب داده به ترکیب نسخهٔ عالم پرداخت و دل آدم خاکی در شکنجه
درکشیده برشک آئینهٔ سکندری ساخت اجزای وجود آن مطلع انوار الهیت

و مخزن اسرار قابلیت نور حدیقهٔ کامگاری نور حدقهٔ نامداری زبدهٔ ارباب اعطاف و خلاصهٔ
اصحاب الطاف غواص قاموس دانائی و عیار دانش و بینائی را بشیرازهٔ صحت و توانائی
مجلد دارا د بعد از جهان جهان شوق که مختصری از آن مطول در میزان تقریر آوردن نسخهٔ ویس
از عالم اشتیاق که مجملی از آن در دفتر تحریر نگنجد بر رای گزیده و عقل پسندیده مخفی و
پوشیده نماند که نفحات بوستان خلت و وفاق بعد از دیری بمشام مشتاق رسید یعنی
کمال برادر سکندر نامهٔ آن نزهة الارواح که تحفة الاصحاب روضة الاحباب به از آن نتواند
رسانیده خارستان خاطر را چون باغ ارم بهارستان گردانید و عندلیب بلبل را مانند گل
خندان انواع شگفتی و نشاط بخشید مصرعه ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ✦ آنچه
در باب خرید نسخهٔ احیای علوم مرقوم بود بهار روانش و آگاهی سلامت اگرچه پیش صحافان
بلدهٔ لکهنؤ دو سه جلد این نسخه هست اما ازینجهت که غلط و بدخط واقع شده خرید نکرده شد تا
اینکه درهمین ایام رفتن خیرخواه همراه بحر الحقائق و کنز الدقائق حضرت جیو سلمه الله تعالی
جانب رشک هشت بهشت شاه جهان آباد اتفاق افتد و در انجا عبد الحکیم نام صحافی که
زیرنهٔ سپهر کتب هفت اقلیم در خانهٔ او توان یافت از آشنایان فقیر است انشاء الله العزیز
بعد وصول بدان مقام دلپذیر نسخهٔ مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گلدستهٔ محافل و در
مجالس باشد بمعرفت او خریده در خدمت آن مصباح شبستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت قبله
پیوسته بهمین منوال تا حصول مواصلت کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچمن یکجهتی از ترشحات
سحاب شاه نامهها مرغوب و الا رقیمهای مفرح القلوب سرسبز و شاداب دارند باده
چه قصد عهد بعنایت حافظ حقیقی سایهٔ همای همایون یعنی دولت روز
افزون روزی باد مکاتبهٔ سیزدهم بخدمت سرا انبساط بهجت

عطوفت آگین شیخ محمد امین عامل فیروزآباد مستطیر تلازم جواهر تحریر بر یافت بازافضاحت
و بلاغت از جواهر سخن آن مروارید درج نکته پروری و لعل معدن معنی طرازی نقش
خاتم بهروزی نقش نگین فیروزی تیز و پر رونق با داز درد مهاجرت و شدت مفارقت
چه بر طرازد که ازین غم دل چون ماهی در شست بیقراری گرفتار است و رخ
مانند شاخ خزان دیده پژمرده و زار **بیت** بر سرم هجر تو همان کرده
که کند اره بر سر شانه ٭ از انجا که مقدمهٔ شوق بقید تحریر آوردن رشته را
در سوراخ سوزن کشیدنست ناگزیر این مراتب با دراک طبع دراک حواله نموده
بر ضمیر آئینه نظیر واضح و لائح مینماید که مکاتبهٔ مسرت القیام بعد تمادی ایام مصحوب
سوتی رام وارد گشته چهرهٔ مهجوران را که لسان کهربا زرد بود مانند عقیق خرم جان
گردانید بحق خداوندی که به هیچ نی موصوفست که اگر بر لفظش ادائه در شاهوار و یاقوت
روح خوانم رواست و هر سطرش اسلک لولوی آبدار یا بکهراج سر رشتهٔ جان انگارم
آنچه از ارادهٔ تنبیه و از عاج زمیندار فیروزآباد که از بدگوهری پا از بساط اطاعت
فراتر گذاشته شیطنت و گمرهی را شعار خود ساخته در پی گوناگون حیله و فساد
میباشد وانکه نظر بر تمرد او صلاح خواجه زمرد نیز بر این است نگارش پذیر خامهٔ
رنگین نگار شده بود مهر بانارای این عقیدت انتما بحکم آنکه شیشه در نظر جوهر یان
نیرزد و پیش دانش دور اندیش قدری نه دارد اما چون فقیر در همین سرزمین
خود را کافور کرده و لآلی احوال این حوالی را بارها بالماس امتحان سفته ناگزیر
حرفی چند بتحریر می درآرد که باین جمعیت قلیل با آن فیل که بسیاری باز مخاذل
رفیق او بند در آویختن مصلحت نیست و باعتماد سپاه این نواح که هیچ از حکام مشیر

از رفاقت اینها فلاح نبرده اند صلاح مجاز به پیشنهاد نیست و اگر خواه مخواه اراده سیاهی بار خواهد
مذکور بتنبیه آنمقهور قرار گرفته پس حقی از ساداتِ بابه که هریکی در محاربت و من تن است
مانند تا زمینان بلو رین بدن طلبیده رفیق خود سازند بار فاقت این قسم یلان و همراه این گروه
پردلان غنیم لئیم را هر چند که چون پیل مست به میدان آید میتوان شکست و کفر و فجره
اگر چه بیشتر از مور و ملخ باشند ناتوان تر از مور و ملخ توان شمرد و بدون آن عزم استیصال
او خیال محال است که بخاطر رسید و سودای دور از کار است که در باطن شریف متمکن
گردید شیشه را با سنگ زدن و مشت را با سندان آزمودن کار ذی عقل نیست اگر املاذ
گفته باشند که در حین زمیندار پرگنهٔ باڑی با من یاری دارد وقت کار لازمهٔ مددگاری
بظهور خواهد رسانید نقش بر غلط افتاد چرا که آن مکار اگرچه بحسب گفتار رو کرد اخود را
راستی آراسته مینماید اما آخر حال از نیام لطون خنجر دغا و سنگین دغل از بغل می
از حیله و فریب و طریق این معنی نباید سپرد بلکه سر او خبر او را عدو خود باید شمرد و تعجب
تسبیح سلیمانی و یک تعویذ سنگ یشم مرصع که طلبیده بودند مصحوب پتا کهتری ابلاغ
یافته زیاده نیاز است **بس مکاتبهٔ چهاردهم** بستوده آثار سعادت
و ثار برگزیدهٔ حضرت کریم میان محمد نعیم مشتمل بر تلازم درم و دینار
تحریر یافت عزیز من اگر رای درشت داری دست از درم بر داری و رو بی بر
آری و استغنا را شعار خود ساخته از مال هر چه باشد بپاش و بخاکساری نامرادی
پرداخته در پی سامان عاقبت باش اینها که در دام دنیا و رعونت گرفتار آند به
نی از زخم بلکه مشابهت حرص و طلب جاه چون پل شتابه رو سیاه از هم

بیت

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر * بی عقل مردانکه بران مبتلا شود * وبهمین اندیشه که هنرمندان کبیر ودانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته وسیم این دنیا مستقیم را برابر نیم دانگ نمیشمارند واشرفی وروپیه را مثل خرمهره بخاطر نمی آرند وحب مثقال زررا بقدر حبه در دل راه نمیدهند ودرهم را بمثال درم سنگ وزنی نمی نهند وثمن آن بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نکرده وکدام راز سر مهر که برایشان نکشوده بیت

ایدل طلب مال زآثار دنی ست * افزایش مال مایهٔ کبر ومنی ست * از کثرت مال بی نیازی نشود * مردی که زمال بی نیاز ست غنی ست

مکاتبهٔ پانزدهم بخدمت فیض منقبت صاحبزادهٔ والاجاه میان رحمت الله در تلازم پان صاحب مهربانا فیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جان سپاری وانکسار معروض میدارد که ورود نامهٔ والا باعث سرخروئی این بی برگ ونوا گردید در باب پاندان نقره که امر شده بود صاحبا زرگران اینجا ازینجهت که برای بعضی مقدمات باهم تراش وخراش دارند بحضور رفته اند بنابران لعل چند نبیرهٔ پانی رام زرگر ساکن خیرنگر را که بیچون ذوالجلال اورا در هنر خود دستگاهی کمال بخشیده طلبیده فرمایش نموده که پاندان خوش اسلوب که مرغوب طبائع وقلوب باشد زود وشتاب بسازد متعاقب که تیاری شود بخدمت وافی برکت ابلاغ میدارد زیاده چه عرض نماید

مکاتبهٔ شانزدهم بخدمت خدام والامقام شیخ محمد ناصر مشتمل بر تلازم عناصر تحریر یافت الله تعالی ذات شریف وعنصر لطیف مشفق مهربان مکرم عمیم الامتنان را از باد حوادث دوران در دائره حفظ وامان داراد

رقیمهٔ سامی ونمیقهٔ گرامی وارد گشته موجب آبروی خاکسار بمقصد گردید انچه در باب آمدن عقیدت مند بی ریا ایما رفته بود امتثال امر را سعادت دانسته میخواست که روانهٔ خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون موسم گرما که آتش از حرارتش وام میگیرد مانع آمده انشاء الله اوائل هنگام باران که فی الجمله برودت هوا میشود بملازمت کیمیا خاصیت بهره اندوز خواهد شد بیت ایام بسر کو بتو پویان پویان * عشاق صفت وصل توجویان جویان * تا متوالید ثلاثه از اربع عناصر ترکیب پذیر ست وجود فائض الجود آن یکتای دو کون فیاض جهانبانیان باد

مکاتبهٔ هفدهم بخدمت اعزی شیخ محمد شمس مشتمل بر تلازم حواس خمسه تحریر یافت عزیز دلها سراپا خوبیها سلامت بعد از اشتیاق بهجت آیات که زبان قلم از بیان آن عاجز است مکشوف خاطر خطیر گردانیده می آید مدتیست که خبر فرحت اثر سامعه افروز مخلصان حلقه بگوش نشده وذائقه دوستان یکدل بچاشنی یاد آوری حلاوت نیافته برخلاف گذشته چشم ازان قرة باصرهٔ فتوت آنکه تا لامسهٔ آرزوی مواصلت سرا بهجت دست یابد شامهٔ دوستی ودماغ یکجهتی را به نسیم رقائم عنبر شمائم معطر ومعنبر دارند

مکاتبهٔ هیجدهم بعین فرزانگی جبههٔ یگانگی سعید انام شیخ ابوتراب ساکن بلگرام مشتمل بر تلازم تیر وکمان تحریر یافت فارس میدان یکتائی عندلیب شاخسار دانائی جدول صحیفهٔ مردمی مرکز دائرهٔ همدمی همواره از کشاکش چرخ کج خرام در حلقهٔ حمایت ملک العلام بوده هم آغوش شاهد مرام باشند بعد از دعوات فراوان وتحیات بی پایان مبرهن وعیان نموده می آید که از مدت مهجوری دل چون احوال پیکان خوردگان بی سپر درد ورنجوری گزیده و * *

از نوائب هجران تن مانند چله نشینان در ضعف و لاغر گشته آری هر کسی سرد و صاف
خالص در از ناوک فراق همین نوع خدنگ غم بر سینه میخورد اما عجبست که با وجود اینحال
آنجموعه خیر و کمال خیر سگال اکه سهم ریا از قوس باطن پر تاب کرده در اخلاص فرق بافت است
چندان از گوشه خاطر فراموش کرده اند گویا پای شناد میان نسیت و حال آنکه ارباب فتوت
طریق محبت میسپارند ترکش جایز نمیدارند از انجاکه رشته حیات انسان کوتاه نا استوار
واقع شده و بسبب گردش افلاک ملاقات تنها کم در قبضه اتفاق می افتد معهذا اگر سبیل
رسائل مسدود باشد قیاس توان نمود که خاطر مهر گزینان را از تند غم والم چطور رنجیده
گذشته ترقب آنست که نگارش نگین نامها که نصف الملاقات موصوفست عیش بخش دستار
و فاکیش باشد دیگر احوال اینجا از زبان سعادت جاب محمد دارا بیگ بدلخواه شد تا دل
هدف تیر مژگان کمان ابرو یانست سوفار مراد در شست ایشان و زه مقصود در دست آن
نظارت نشانان مکاتبه نوزدهم بخدمت منبع عطوفت عمیم شیخ محمد ابراهیم
بر تلازم سیاق قادر علی الاطلاق که سیاهه عشا و روزنامچه اشراق حرفی است
از خانه حکمت او و دفتر بی پایان موجودات رقمی است از قلم قدرت وان تابع
اخلاق سالک مسالک نسخه جامع انشا پرداز منتخب مجموعه املاط از
باقی اعمال حسنات تتمه افعال صالحات محاسب حساب نفس الامری مدرک محاسبه
فروغ پیشانی کاملیت روشنائی چهره قابلیت را آنکه کمال بلاغتش از فیدک فهم بیرونست
و اندازه فصاحتش از میزان اندیشه افزون متانت عبارتش کلام فقهای سلف انعم
البدل حسن خطش خوشنویسان حال و استقبال را دستور العملی هموار از خسوف آفات جهان
در امان داشته کام بخش مطالب دوستان مراد ارزو طلعت کثیر المنفعت بدرجه ایست

که

که اگر عرض ارض دریا کاغذ و دوات شود برخی ازان حالت به تحریر در آید از
ورق انحساب از خلبندان خارج است و سر رشته این باب از فهرست تقریر فارغ
محاسبان گیتی از ضبط این اعداد نفر سنگها دور اند و محرران عالم بدر بافت
سیاق و سیاقش معترف بعجز و قصور ناگزیر بدعای مافی الضمیر می پردازد که مبلغ
بموجب اسناد حضور لامع النور در وجه یومیه افادت و افاضت دستگاه فاضل
العصر کامل الدهر شیخ ابو المعالی در پرگنه پالی مقرر است چنانچه در دستور العمل
عمال سابق ثبت گردیده و الآن کروری پرگنه مذکور بگفته غرض گویان که از عمل
دستور واقف نیند مدد معاش مردم دیگر قرق کرده میخواهد که بدین وجه حساب گرد
ایذا و اضرار مردم گردد چون استقامت شرفا خصوصاً بودن مومی الیه در ان
آواره جا بلکه در تمامی آن اضلاع موجب کرامت و نشان برکت است و جای آن است
یکچیزی دیگر ابراد کرده باید رسانید نه آنکه بباز یافت آن اراده باید نمود و بنابر
بدفعات رینباب بکروری گفته فرستاد که حاصل اعمال گذشته ندامت است که شاید از
اعمال مذکوره برگردیده متعرض احوال غربا نشود اصلا بخاطر نمی آورد لهذا التماس
میدهد که آن گوشواره جریده کاردانی این مراتب اکه از اصل و فرع آن خوب مطلع اند
مفصل در خدمت وزارت و عوالیم نسبت عرض کرده پروانه عدم مزاحمت حاصل
نمایند که بخاطر جمع خرج باحتیاج خود نموده بدعاگوئی دولت ابد اتصال اشتغال ورزد
مقتضی آنست که تا انطوای طومار دوری الطفا تایره مهجوری طریق ابلاغ صحائف مسلوک دارند
تا بوصول الخواطر زمره مخلصان یکرنگ از سر نو لقا یافته با نواع نضارت و مسرت گرم و غم و الم
مانند کاغذ زر دار طبلق لهای مهجر ازان گون آید تا دائره فلک در حرکت و بسیط زمین

در سکونت سهت صفحهٔ خاطر بجائزهٔ نشاط مثبت باد مکاتبهٔ لبستم بخدمت ملا
مهربان شیخ محمد احسان مشتمل بر صنعت ایراد حروف تهجی که هر حرف بر
سبیل تجنیس آمده بیت دور از تو سر آستینه تر از دود چراغم * بی بزم تو خون میچکید
از چشم ایاغم * الف قامت این گوشه گزین تنها از بار الم جدا آن تاب مهر جبندی
ثاقب سپهر بلند مانند حلقهٔ جیم خمیده و حالت این که نور و بادیهٔ آشنائی از شدت
هجران آن جمعیت بخش سراسیمه خاطران چون زلف خوبان پریشان گردید جگر از بن
داغ که از هر بن مو خون می تراود چون مرغ نیم بسمل در تپش و اضطراب است و دل
درد که آه سرد و رخ زرد بران دال است شب و روز در التهاب و چشم با تبذال
گوهر اشک پرداخته و جان متاع صبر و شکیب را بیرون انداخته غرض
که شدت مفارقت و الم مهاجرت که کار این زار بی تسکین را بدم و السین سانده
مفصل بتحریر و تقریر نمی در آید بیت قلم برداشتم از ناصبوری * که شرح این دل پرخون
نویسم * ولی زین قصهٔ دلسوز و جانکاه * قلم لرزید گفته چون نویسم * جامع المتفرقین
زود تر لطیفه انگیزد که حجاب مباعدت از میان برخیزد و شرف ملاقات اشرف
دهد و این همه شدت و کلفت برطرف شود بیت چو چنگ از هر رگ من نغمهٔ عشرت فزا خیزد
اگر بخت افگند سر رشتهٔ وصل تو در چنگم * بالفعل از آن صدر نشین اهلیت ترصد است که
بکیمیای یاد آوری صاد وجود این بی ریا زر گردد بیت لطف تو چو کیمیاست من بنده چو
مس * هر مس که بکیمیا رسد زر گردد * اعتضاد من از زبان اخوی محمد طاهر
ظاهر شد که شیخ محمد و غیره مدعیان دوستدار به محمد امان و شیخ برخوردار بکچیزی
داده بران آورده بودند که گواهی دروغ داده حق خیر سگال پایمال نمایند آن

نافع الخلق و جامع الخلق مانع آمده آری سوای ذات پر مهر آن ستودهٔ دهر در ان شهر
کیست که بعین عنایت و غین غور کشت زار آمال مخلصان شاداب دارد فاعل حقیقی
عمر دولت آن عنقای قاف مردمی و مروت بدعای اعتکاف گزینان گوشهٔ نامراد
بیفزاید ملا داد هنوز آن متخاصمان میخواهند که مردم دیگر را فریفتهٔ زر ساخته بگواهی کذب و کلام
دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عمیم آنست که چنانچه سابق از منع و زجر آن معاندین ایشان
آن جماعه دست ازین منصوبهٔ پریشان کوتاه داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقهٔ باطل
بگذارند زیراکه و اولیای ارباب حق آخر مهلک مبطلان میگردد بیشتر چه نویسد سعادت
یار و چشم بخت بیدار باد **نوع دوم در مراسلات مراسلهٔ اول**
مشتمل بر ترک الف وصول مکتوب مرغوب معدن بهجت و خصوصیت مجموعهٔ خلت
و فتوت شیخ رحمت موجب بهجت و مسرت گشت بجهت قبول کردن نسبت ستوده
سیر فرخنده رو محمد مهر دل بصبیهٔ عمو خود که مرقوم قلم عنبرین رقم نموده بودند در خور نوشته
قبول کرد منجم طلبیده پرسیده شد سلخ شهر ذیحجه بروز سعید و میمون گفت بر طبق شرع
نبوی و سنت مصطفوی بروز مرقومه نسبت مقرر کنند **مراسلهٔ دوم** مشعر بر
ترک یا تحریر یافت صراف خزینهٔ ازل خازن گنجینهٔ لم یزل نقود نفیس عشرت و شادمانی
و اجناس نوادر کام مرادر کارگاه آن مجموعهٔ شرالف الثانی جامع کمالات روحانی
وحید دهر یگانهٔ عصر شیخ محمد ضیا موجود و مهیا داراد شوق دیدار فرخنده آثار
نهایتی و آرزوی لقای فرحت افزا غایتی نیست بیت شمار شوق ندانسته ام
که تا چند است * جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است * ایزد متعال زود دیدار میسر آرد
ملا داد در ان ایام که این ستهام در لکهنو رفته از السنهٔ عوام مسموع گردید که رفعت و عوالی منزلت

شیخ شرف الدین احمد ... منی و فوجداری چکله کوژه و دیگر متعلقه تیول و کلاه سرکار
عالی متعالی مقرر شده و از مرا اینکه افواه عوام را اعتماد نشاید گرد امیدگاه خوانین حضرت
الله هوشمند نام غلام خود را جهت تحقیق آن در خدمت حقائق و معارف آگاه افادت
پناه میان نور الله که عوالی منزلت را در خدمت ایشان اعتقاد تمام است فرستادند مشار الیه
قلمی نمود که آنچه شنیده میشود مقرون بصدق است از آن هنگام تا این وقت که دو ماه گذشت
لیل و نهار در انتظار اثری از آن مقدمه ظاهر نگشت از آنجا که مردم وزارت و عوالی
دستگاه شیخ سعد الله صاحب اکثر طرف آنها و آمد و رفت دارند توقع که آن سر حلقه
عالی رایان یکی از آشنایان خود را مامور نمایند که کیفیت رفعت دستگاه شیخ
معز الیه تحقیق کرده مندرج سازد زیاده چه نویسد مراسله سوم مشعر بر تزلزل
تا از طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر آن برگزیده آفاق
و آفاق عنوان صحیفه وفا و وفاق سالک سبیل معانی هادی طریق خدادانی
ملاذ واثق محمد صادق روز افزون باد شوق آرزومندی دیدار فرخی آثار
که مانند حسن اخلاق آن مقبول بارگاه علی الاطلاق پایانی ندارد بکشوف
خاطر خطیر گردانیده می آید دران هنگام که آن سرمایه فضل و کمال برای
دیدن محبان وفادار آمده کلبه احزان این نحیف را بنور جمال شریف منور نمودند
این ره نورد بادیه اخلاص و میان آن قدوه دانایان معنی طراز عهدی شده بود که
اوائل هنگام بهار که فراش باد صبا بساط زمین الفرش زمردین بهار آید
و مشاطه روزگار شاهدان چمن و نوسیان گلشن را بحله سبز برآید بعزم سیر اول
بکلبه این داعی بالخیر رسید بعد از آن هر سو که صلاح محبان یکرنگ و یکرو باشد عنان عزم

معطوف خواهد شد لهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الود در تحقیق وعده
قرار داد مهیا شده چوبان راه آن ضمیر آگاه اند مامول که زود بقدوم نشاط لزوم سرور
گردانند و یاران جانی را از نگرانی وا رهانند و اراده مخلصان همدم بران مقرر شده
که بعد آمدن آن معدن اشفاق و ولی قدوه درویشان آفاق شاه عبد الرزاق بجرا
که بنابر رای صافی دل شناسا از شغل این قارابی موانسا کناره گرفته در موضع بانسا
حق و یاد صانع مطلق مشغول اند باید دید و گل فیض از آن گلشن ایقان باید چید
بعد از آن اگر صلاح آن سرمایه صلاح خواهد بود جانب قصبه سلون روانه شده مرشد کامل
هادی آگاه دل زبده عارفان حال و سلف شاه اشرف را سلمه الله تعالی دیده فایده
کونین حاصل کرده شود والسلام مراسله چهارم به برادر ستوده صفات
سرمایه جان و دل محمد عاقل مشتمل بر ترک تا تحریر یافت برادر عزیز و اقرب
محرم اسرار حقیقت واقف خواص طریقت بهرچه شاید محظوظ و از آنچه نباید محفوظ
باشند بعد از مراتب شوق که ما فوق آن متصور نیست مخفی نماند شنیده شد که آن
برادر فرخنده فرجام دران هنگام که این نمودی بود در خلوت نشسته و در بر دیگر
خود از جهان بسته بود در قصبه بجنور آمده بودند و بی آنکه باین جانب آگاهی
دهند باز راهی شدند از شنیدن بسیار تاسف روی نمود زیرا که صحبت محرمان
همراز و ملاقات همدمان دمساز مخل و مانع خلوت نیست چنانچه گفته اند بیت
خلوت از اغیار باید نی زیار + پوستین بهر دی آمد نی بهار + بهر حال بعد ازین
هر گاه بیایند فقیر را در حالیکه باشد اطلاع داده بملاقات بهجت سمات خود مسرور سازند
بیت بهار عمر ملاقات دوستداران است + چه خطر بر خضر از عمر جاودان تنها

مراسلهٔ پنجم بخدمت وافی برکت مخدوم عالی شمیم حافظ ابوالقاسم مشتمل بر ترک
جیم بخشیر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات آن نوربخش پیرایهٔ دین زینت
افزای بزم یقین فروزندهٔ شمع علم وکمال فرازندهٔ لوای حلم وافضال ظلمات
قلوب را آبحیات تاریکی خاطر را مشکوة دریکتای بحر فصاحت گوهر گران بهای
کان بلاغت سرامد دانشوران باریک بین سر گروه دانایان دقیقه گزین ادر حفظ
عنایت خویش داشته فیض بخشای عالمیان داراد بعد تقدیم آداب تسلیم که صیغهٔ
معتقدان صمیم است معروض رای زین خاطر مهرگزین میگرداند که قبل ازین فضیلت
وکمالات دستگاه میر اسدالله نوشته بودند که قبلهٔ مستر شدان راسخ الاعتقاد وکعبهٔ
واثق الاتقیا ومنازل شناس عالم قدس حقائق دان عالم انس قطب سپهر حدت
خورشید فلک معرفت میان صاحب سلمه الله تعالی الفرخی وفرخندگی قطع
منازل وطی مراحل نموده شاز دهم ذیقعده بلدهٔ دهلی را القدوم میمنت لزوم
رشک گلستان ساختند وعنقریب بخیر وخوبی عنان انصراف بطرف بلدهٔ لکهنو
بیسازند باز تاحال که مدت دو ماه گذشت نسیم خبر ازان گلشن فیض نرسیده در بنولا که
رفتن سامی در تکیه اتفاق افتاده مستوع میگردد که اگر کیفیتی تازه ازان آستان فیض
نشان رسیده باشد ارقام فرمایند که خاطر عقیدت ماثر رانگرانی است زیاده ابرام
مراسلهٔ ششم به زبدهٔ دوستان بی ریا محمد ضیا مشتمل بر صبح صنعت گل
جالتحریر یافت مخلص پرور ادوست نواز امراسلهٔ ابتهاج بخش بدست اله بخش
شعشعه ورود افروخت کلبهٔ تاریک دوستان را ضیا بخشید آنچه از اظهار شیخ
امین که این اخلاص گزین امسال غلهٔ زمین متعلقهٔ مدد معاش مشارالیه

که در ده بواخواه است نمید بد مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردیده بود مهربانا بر مالیت
غیرینت این داعی بالخیر متعلق نیست لیکن کیفیت این است که درحین بل مزارع انجا
بهفت روپیه سابق دستگردان بمشار الیه داده بود وازین جهت که الیاق و
انقضا وعده در اداے آن اہمال میکردند غلهٔ این فصل عوض قرض
خود نگاه داشته در بصورت تقصیر فقیر نیست توجه نموده مومی الیه را معقول
فرمایند که دین ادہد وغله خود ببرد وعبث مرد آدمی را بدنام نکنند زیاده است
مراسلهٔ هفتم بشریعت وفضیلت پناه قاضی قصبهٔ بریلی مشتمل بر ترک خالتحریر
یافت انجمن شریعت غرا ومحفل ملت بیضا بوجود شریف وعنصر لطیف
زیب دیوان عدالت زینت افزای ایوان نصفت عمدهٔ ارباب اسلام وایمان
اسوهٔ اصحاب صدق وایقان حامی طریقت نبوی وشریعت مصطفوی حضرت
جی رونق گیر وجلاپذیر باد بعد تمهید مراسم عقیدت وتشیید لوازم عبودیت معروض
رای بیضا ضیا میگرداند که حامل عریضه نیاز محمد علی بیک منزل حویلی در قصبهٔ بریلی دارد
وسید عبدالقوی ساکن قصبهٔ مذکور بغرور جاه وثروت او را ناتوان کم قوت شمرده بزور
ازان حویلی بیجا کرده رجا انست که درینباب توجهی مبذول گردد که دست متعدی کوتاه شود
واین مرد مظلوم بیمن توجه شریف بحق رسیده بشکر سامی طیب اللسان وعذب البیان
باشد دولت جاوید غلامی کناد مراسلهٔ هشتم بملاذی استظهاری
میان بشارت الله مشتمل بر ترک دال تحریر یافت ملاذا معاذا بوصول ملاطفه
ریاض اخلاص محبان سراپا اختصاص نضارت پذیرفت وخارستان خاطر محبان مهربان
رشک بهارستان گشت تاریخ برای ساختن عمارت متصل محل خواهد بشارت واشارت فته استظهار المکان

زیرا که موسم برشکال رنگینه آب تمام شهر گلها ظرف است پس ساختن خانه بر سبیل گاه
کار عاقلان آگاه نیست بیشتر اختیار است العاقبة بالعافیة مراسله نهم مشتمل
بر صنعت ترک ذال تحریر یافت آنرا دستعال داد و بحال آن مهمای قبله تحقیق
با دی آگاه دل ناسکان کعبه تدقیق برگزیده کونین حاجی حرمین الشریفین حاجی محمد حسین
را کامیاب مطالب دارین مآرب نشاتین دارادا صحبت و ابرکت از هرچه نویسید کم
است و زبان قلم در بیان آن ابکم لاجرم انیم انتب احوال وجد آن همه دان نموده
مکشوف دل فیض منزل مینماید که باستماع مژده بهجت افزا نوید نشاط پیرا تشریف
شریف بخدمت خانوالا و مشمول شدن بعواطف بیکران هزاران هزار انشراح و شادمانی
اندوخت و در باطن اخلاص مواطن صد جا شمع کامرانی افروخت الحمدلله که امدن
سامی اقرب جوار واقع شده چشم اخلاص آنست که همیشه بنگارش نامجات بهجت
آیات یاد فرماباشند مهربانا افادت و افاضت پناه فضیلت و کمالات دستگاه شیخ
نورالله که مدرس علم دینیه در قصبه دیوگام قیام و با استهام دوستی تمام دارند حکام
سابق نظر بر استحقاق ایشان بر اخراج طلبه و درویشان که اکثر بدر دروازه آن بدر
عشرت کیشان در میشوند بکده یومیه بر محال سائر قصبه مذکوره مقرر کرده بودند و الحال
که پرگنه مرقوم بجاگیر خان مشار الیه تنخواه گشته خان مشار الیه نیمه وجه از آن یومیه کم کرده
باتفاق حسنه استقامت شریف در انسر کار صورت گرفته و بنیت فیض طویت بتوفیق ازلی
در سرانجام مهام کافه انام مصروف ترصد آنست که هرگاه قابو دست دهد لازمه سعی و
کوشش بکار برده روزینه مسطور بدستور سابق بحال کنانند زیاده ازین اطناب گستاخی
است مراسله دهم بخدمت خان والاشان شمس الدین خان

مشتمل بر ترک را تحریر یافت عنایات الهی و توجهات شاهنشاهی شامل حال ستوده مآل
قطب فلک ابهت و هوشمندی ناهید سمای حشمت و بخت بلندی ناصب اعلام
ناظم مهام سالت اقبال و معالی پناه شوکت و عوالی دستگاه خان جمع
الشان مخدوم مخلصان باد بعد تبیین اشتیاق صحبت لازم البهجت که بقلم
گنجد مشهود باطن فیض موطن نموده که مخلص صمیمی از خدمت دیوانی صوبه الهآباد
عزل آمده مدت دو سال به پیشگاه خلافت و جهانبانی مانده بعد از انکه حقیقت دیانت
بنده من کل الوجوه پیش متصدیان سده سنیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی صوبه
ملتان خلعت عنایت پوشیده داخل صوبه شده بنظم مهمات آنجا مقید گشت خان بلند
مکان سلامت بنده زاد محمد تقی بجهت شادی کتخدائی خود عزیمت وطن دارد چون
آن نواحی با آن عوالی پناه مقرر است لهذا مصدع اوقات سامی میگردد که
مطلبی و مقصدی که مخلص با آن شوکت پناه تصدیع دهد توجه مبذول خواهند
داشت ایام بکام باد مراسله یازدهم بخدمت صدارت پناه شیخ امان الله
مشتمل بر ترک زا صدر نشین چار بالش صدارت و اجلال و ساده آرای انجمن کمال
شناس بیقیاس مضامین علیا گوهر سنج قرطاس فضلا مصدر مکارم اخلاق مورد
اشفاق همواره بر منصه صدارت و کامرانی جلوه گر باشند بعد دعای ترقی عمر و دولت شوق
خدمت وافی بهجت روشن رای جهان آرای میگرداند که قدری وجه مدد معاش
و شرافت پناه شیخ صدرالدین که با این اخلاص نهاد رابطه اتحاد دارند موجب فرمان عالیشان در
سواد قصبه صدرپور مقرر است صدر سابق بنا بر عنادی که با مشار الیه داشت در دادن
خود اغماض نموده شیخ مصدر در منجو است که برای مقدمه صدر بحضور صدر الصدور

چشم پوشی

بر وود درین اثنا خدمت صدارت این سرکار بآن صدر الصدور دولت و افتخار مقرر شده
باستماع طنطنهٔ فیض رسانی سامی متوقف شده بخدمت گرامی میرسد مامول که توجه و حسب مبذول
داشته به متصدیان بفرمایند که تصحیح نامه بمهر خاص بدهند و بعلت عدم تصحیح متعذر نشوند
متعرض احوال این مسکین نشوند ظل کرم ممدود باد **مراسلهٔ دوازدهم**
مشتمل بر ترک سین تحریر یافت آفرینندهٔ لوح و قلم آن عطارد فلک اخترت
و هوشیاری مشتری اوج رافت و کامگاری گوشوارهٔ جریدهٔ درایت و دانائی
منتخب مجموعهٔ فطانت و بینائی راقم پیشانی اهلیت کاتب اوراق آدمیت
متخدان عطوفت پیرای بهتیه رای راکامروای مطالب محبان داراد بعد تمنای
مواصلت که مجملی ازان مفصل گزارش و نگارش نمی پذیرد و مبینان بیان گنجایش
نمیگیرد بر ضمیر یگانگی تخمیر بیدا و هویدا باد که در ینولا پروانهٔ درگاهی مهر نواب جمدة
الملک مدار المهام بنام وزارت و معالی پناه وارد گردیده که مبلغ مطالبه ذمهٔ بندهٔ
درگاه خلائق پناه بموجب فرد علحده بمعرض وصول درآورده داخل خزانهٔ عامره نمایند
و فرد که ملاحظه شده پانصد روپیه محرران دفتر والا قلم داده اند و حال آنکه خیرخواه خوب میداند
که زیاده از صد روپیه نخواهد بود بنابران مرقوم قلم محبت میگردد که این مراتب را تحقیق
کرده بنگارند تا معلوم شود که متصدیان دربار جهان مدار این زر را از کدام بابت
نوشته اند ایام شادمانی دیرپا باد **مراسلهٔ سیزدهم** تجدید مست
اخوت و عطوفت پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر ترک شین تحریر یافت جمعیت
صوری و معنوی قرین روزگار خجسته آثار اخوت و عطوفت پناه رافت و
مکرمت دستگاه حظ از استتین تلطف نگار گریبان تعطف * * *

منبع عاطفت و مهربانی مجمع مرحمت و قدردانی امیدگاه اخوان پناه برادران باد
بعد از ابراز مراتب آرزو و نیاز و اظهار لوازم عجز و انکسار مرفوع خاطر عاطر گردانیده
می آید که وصول مفاوضهٔ واجب التکریم و ملاطفهٔ لازم التعظیم که محتوی بر خیریت ذات
خجسته صفات بوده موجب الوف مسرت و باعث صنوف بهجت گردید آنچه از مسیر تیار دادن زمین
متعلقهٔ محمد یعقوب که برای صحن حویلی مطلوب بهت و اظهار اله یار معمار که بر تقدیر بدست
زمین مرقوم حویلی بآئین پسندیده ترتیب می پذیرد و الا کج میگردد مرقوم قلم خجسته رقم
گردیده بود مهربانا اگر مومی الیه زمین خود را بخوشی و رغبت دست آن گرامی منقبت بیع نماید
پس بلا زمان بفرمایند که وجه قیمت برسانند و این مین البتانند و در صورت عدم
رضامندی روادار غصب و تعدی نشوند که حسن عاقبت را زیان دارد و از بیجی
خانه پاک نیست حق تعالی سکنهٔ حویلی را راست و درست دارد که زیرکان گفته اند **بیت**
ای دوست چه خانه میطرازی * خود سازی به ز خانه سازی * زیاده جسارت از حد ادب
بعید است **مراسلهٔ چهاردهم** مشتمل بر صنعت ترک صاد تحریر یافت حکیم
علی الاطلاق آن مرهم بند جراحت دل خستگان گره کشای کار فروبستگان مهر
سپهر حذاقت و بهروزی اسقلیوس دورانی جالینوس زمانی یگانهٔ آفاق حکیم
عبدالرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب داراد بعد آرزوی دیدار میمنت آثار و شوق
ملاقات بهجت آیات که مافوق البیان است مرفوع ضمیر منیر نموده می آید از آن هنگام
که آن آرام بخش خواطر حزین از موضع سورج پور جدا شده جانب بلدهٔ لکهنو رفته اند از احوال
خیر مآل اطلاع ندارد و دل اتحاد منزل را نگرانی است چنانچه از جهت انتظار آدم را نجدمت
سامی فرستاده توقع انست که بارقام سلامتی ذات بابرکات دوستان مستهام را خوشوقت

وشاد کام دارند مهربانا محبت نامه ده رحمت الله از ان وقتیکه از بریلی در اینجا رسیده یکچندی از موافقت
مزاج بخوشی و ابتهاج بسر برده الحال زرده و از ده روز هول دل پیدا شده ساعتی
ندارد در جائیکه دوائی موثر ترکیب داده ابلاغ دارند که بتوجه اشرف هول دل او برطرف گردد
زیاده آبرام نرفت **مراسله پانزدهم** بخدمت استظهار
مخدوم میر معصوم مشتمل بر ترک خاد تحریر یافت ابواب بهجت و شادمانی اسباب
کامرانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای بزم نظم گستری زینت افزای
محفل هنر پروری شیرازه بند مجموعهٔ سخن نخلبند معانی نو و کهن خاقانی عصر فردوسی
دهر گشاده و آماده باد بعد از اشتیاق وافی مشهود رای صافی میگرداند که ابهت
و اقبال پناه نتیجه الامارت مرزا الماس که قدردان و معنی اساس اند و صاحب طبع و سخن
شناس و بصحبت دانایان نکته آفرین و سخنوران دقیقه گزین میل تمام دارند و تا اینوقت در هر
مجلس که مذکور دانشمندی بمیان آمده برغبت کمال طلبداشته انواع رعایت و اقسام
عنایت بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم شهر محرم الحرام است ذکر مسائل فقه در میان
آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در سلک نظم انتظام دهد بسیار خوب
است و دستار جوهر لیاقت و سخندانی آن مجموعهٔ دانش و معانی ظاهر ساخته خواهان
و مشتاق قدوم میمنت لزوم گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده بمبلغ
دوصد روپیه برای خرج راه نزد آن خردآگاه فرستاده اند آمال که زود دشتاب
تشریف آرند **مراسله شانزدهم** بمیر محمد یقین دیوان صوبهٔ بنگاله
مشتمل بر ترک طاتحریر یافت وزارت و عوالی پناه ابهت و معالی دستگاه
بعد از سلام خیر انجام و اشتیاق تمام مکشوف آنکه درینولا از وقائع

از وقائع صوبهٔ بنگاله بعرض اقدس اعلی رسیده که بسالت و ایالت پناه بشارت خان قلعه
موضع سری نگر متعلقهٔ زمینداری سمری مفسد را محاصره کرده بعد محاربهٔ بی پایان و ترددات
نمایان مفتوح ساخته و زمیندار مرقوم را با بسیاری از متمردان آن قوم که رفیق و نوکر او
بودند بقتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار سوانح نگار آنجا در افراد علحده سوانح
معروض داشته که زمیندار راجه رام نام از معاندان آن نکوهیده فرجام دغا کرده از هم
گذرانیده و بعد کشته شدن او کسان خان مشار الیه آن قلعه را در تصرف خود آورده اند
حکم اشرف و فرمان محکم عز اراد یافت که بندهٔ درگاه خلایق پناه بآن وزارت و عوالی
دستگاه بنویسید که مقدمهٔ فتح قلعهٔ مذکور و قتل آن مقهور بواقعی و نفس الامر بجناب عالمیان مآب
معروض دارد باید که موافق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آرند العاقبة بالخیر والعافیت **مراسله**
هفدهم بخدمت مجموعهٔ فیض و فضل شیخ ابوالفضل مشتمل بر ترک طاتحریر یافت مهربانا
مطاعا وزارت و عوالی پناه دیوان صاحب سند موازی یکصد بیگه زمین از پرگنهٔ موراتوان
بجهت خرج خانگاه حقایق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم
نوشته دادند خصوصیت آهنگ جگت سنگه چودهری آنجا با فقیر عهد کرده رفته که اراضی
مذکور را در موضع زیدپور متعلقهٔ زمینداری خود پیموده بدهد چون منصب حکومت آن محال
بوجود آن معدن فضل و کمال مزین و محلی است آمال که بنهجی لازم توجه و تاکید مبذول فرمایند
که چودهری مرقوم زمین خوب و صالح از سواد آن قصبه پیموده بتصرف کسان شیخ مشار الیه
واگذارد که بر وقت تردد نماید والسلام **مراسله هیجدهم** بخدمت امیدگاهی شیخ
خلیل الله مشتمل بر ترک عین تحریر یافت ظل رحمت و سایهٔ مرحمت قبلهٔ کونین
و خداوند نشاتین تا دور فلک الافلاک و ثبات کرهٔ خاک

برتارک بندگان مستهام مبسوط و مستدام باد پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم التماس
مینماید که ازان هنگام که آن قبلهٔ والا مقام جانب قصبهٔ نگرام تشریف برده‌اند از روداد آن
نواحی هیچ آگهی نیافته از جهت خلط فاتر انتظار بسیار دارد و امید که از احوال مسترة مآل
بهیهم قلمی میفرموده باشند که موجب طمانیت خواهد بود قبلهٔ من شنیده شد که محبت و
رافت پناه سناء الدین درین روزها بر دیهی تاخته مواشی بسیار بدست آورده اند اگر
این خبر مقرون بصدق باشد چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگیرند که
درین سال قبله گاهی شیخ محمد فاضل سلمه الله تعالی ارادهٔ کشتکار دارند زیاده چه
التماس نماید مراسلهٔ نوزدهم مشتمله بر ترک غین تحریر یافت معنی شناس
حرکات علوی رموزدان انقلاب سماوی نقشبند دور افلاک نکته پیوند انجم را ادراک
باریک بین مدارج سپهر برین مراتب سنج منازل پروین چشم دانش و بینش را
ضیا شیخ دریا همواره از انقراض زمان مصئون و محروس باشند بعد از شوق بیش از
بیش مکشوف رای دور اندیش باد که درینولا نوشتهٔ رفعت و عوالی پناه مرزا خیر الله
پرگنه شاه پور بطلب خیر طلب رسیده بر وفق آن اراده دارد که زود و شتاب
خود را بخدمت ایشان رساند لهذا مصدع اوقات میگردد که دقیقه سنج
خرد آگاه نگاه بر سعادت ستاره ها نموده تا آخر این ماه تاریخی که مبارک و سعید
باشد اطلاع دهند که دران روز میمنت اندوز راهی این نواحی گردد زیاده زیاده ادب
مراسلهٔ بستم بخدمت عالی شیخ ابو المعالی مشتمله بر ترک
فا تحریر یافت ملاذا اعتضادا وصول مکاتبهٔ بهجت پیرا باعث نشاط گردید
آنچه درباب نوشتن حقیقت تسخیر قلعهٔ موضع بیرنگر متعلقهٔ زمینداری بهاری

تحریر پذیر خامهٔ مرحمت شمامه شده بود مهربانا حقیقت این است که بتاریخ نوزدهم ماه
شوال زیب مسند دولت و اقبال میر کمال قریب و صد کس از جوانان ابطال و دلیران
عرصهٔ قتال انتخاب نموده لباس سناسیان در بر کرده از پیش خود رخصت آنصوب ساختند
چنانچه آن جماعه هنگام شام در موضع مذکور رسیده بر دروازهٔ قلعه نزول کردند متحصنان
بیخبر ازین معنی مزاحم آنها نشدند بلکه بتواضع و مدارات پیش آمدند و بعد ازان که دو
پاس از شب بگذشت جوقی دیگر داری میر بهاری از عقب آنها روانه شده بود
بر سر آن قلعه رسیده جماعهٔ اول که سناسی شعار بودند بلباس هراس پیش آمدند
با مردم آنجا اظهار نمودند که بیرون قلعه عسکر گشته میشویم اگر اندرون در آئیم بقول آنکه
مرگ انبوه جشنی دارد بهمراهی ایشان از جان دهی دریغ نخواهد بود حاصل که باین
منصوبه درون قلعه آمدند برگاه میر مذکور با جمعیت مذکور آن قلعه را گرد کرده در بکشادند
و جماعهٔ اول و ثانی از درون و بیرون شمشیر با علم کرده بر سر مخاذیل ریختند
و خون آنها بخاک مذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان جان بسلامت
نبردند قلعه با تمامی امتعه و اثمنه و اسلحه بدست مبارزان اسلام در آمد حقیقت
این بود که ارقام نمود رخش سرور و آرام رام باد و السلام مراسلهٔ
بست و یکم از طرف شیخ رحمت الله مشتمل بر ترک قاف تحریر یافت فروغ
ناصیهٔ سعادت و ارجمندی ضیاء دیدهٔ بخت بلندی برخوردار کامگار مستود
سیر بخت جگر نهال گلشن عزت و جاه میان نصرت الله همواره در
پناه حضرت ذوالجلال بوده خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات مزید حیات و
آرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که صدارت و عوالی منزلت دیوان صاحب سلمه الله تعالی

بخدمت سوانح نگاری پرگنه مهونه باڑی بتاریخ یازدهم شهر محرم باینجانب تفویض نمود و قیم و اخبار نویسی در خلوت طلبیده و آنچه باید ارشاد فرموده رخصت کرده چنانچه همانساعت در سرای امراوت نگر اقامت مطلوب گزیده تنهائی لهذا انوشته میشود که آن نخوردار رخت پوشیدنی و فرش و دیگر اشیا که برای همراهی مطلوب نام مو است بموجب اظهار هوشمند پیاده زود و شتاب شباشب بفرستند **مراسله بست و دوم** بخدمت مقرب عتبهٔ بانی مقبول بارگاه صمدانی ضیابخش دلهای سیاه شاه لطف الله قادری از طرف اقبال و معاپناه ولی آستانه میان محمد حاتم مشتمل بر ترک کاف تحریر یافت از پیر روشن ضمیر سلامت چند سال است بندبلیهٔ چند سال بهوا اسلام در شهر اراداما دهلیٰ بتو سطهٔ نخست باین کاتب بعنوان مناسب بعرض اقدس اعلی رسید باعث عفو جرایم و صفح ذمائم او شود بعد بایمن سعادت عز مشرف شد لغلامی آن آستان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او بمرتبهٔ افراط رسیده احدی از اعیان و مقربان را برای عرض این مقدمه جرات نمیشود لهذا اراده خاطر او در عقدهٔ تاخیر افتاد چون سخن و الای آن مقتدای غنی و فقیر پیش استادهای پایهٔ سریر تاثیر تمام دارد توجه فرموده آنحضرت مقدمه و بعرض رسانند تا خواهش باطن او بعرصهٔ ظهور در آید آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد **مراسله بست و سوم** مشتمل بر ترک لام تحریر یافت بر ضمیر منیر زبدهٔ خاندان مصطفی اسوهٔ دودمان مرتضی صدرنشین بزم عزت و تمکین میر سید محمد امین پوشیده و پنهان نماند که پریروز از نوشتهٔ شیخ محمد فیروز ظاهر شد که دزدان نکوهیده شیر بتاریخ دوم شهر رجب موضع ظفرپور را از قصبات کسان مشیخت و شرافت پناه محمد نواز بر آورده خود با مردم بسیاری در آن موضع استقامت ورزیدند و صباح آن شیخ مذکور بر آن موضع تاخت نموده دزدان مرقوم را محاصره کرد از طرفین جنگ عظیم در میان است فقیر بمجرد استماع این خبر جراحت اثر زمینداران دهات را پیش خود خوانده بجواب

که روانهٔ آن صوب شود درین اثنا استماع رفت که مفسدان محبت شعار دل شب زده برآمده آوارهٔ دشت ادبار شدند هنگام برآمدن جمعی کثیر از متمردان شقاوت تخمیر کشته و اسیر شدند بنابر آن مرقوم خامهٔ نیاز میگردد که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد در خدمت شیخ صاحب مبارکباد رسانند و در صورتیکه هنوز جنگ قائم باشد شباشب آگهی دهند که بر عجت در انجا رسیده شریک کار گردد شاهد بهجت هم آغوش باد **مراسله بست و چهارم** بدوست بی بدل است و کهن معشوق رای به ترک میم ترقیم یافت چهرهٔ روزگار خجسته آثار عنوان نشود و دستداری فهرست جریدهٔ هوشیاری روشن عقل ستوده رای ستوده که در آن دفتر بهار فضل حضرت داور زیبا و زیبا و بعد فراوان اشتیاق که اگر نویسندگان آفاق باتفاق گرد آیند هرگز بسیاق و سباق اند فتری با پایان پی نبرند واضح و لائح باد که بیباقی پرگنه شاه پور وغیره که وزارت و عوالی دستگاه دیوانصاحب قبله راندن جبشی با جارهٔ ظاهر بهواخواه داده بودند بعنایت الهی بر طبق قرار داد زر آنجا رسانیده شد و الحال سال بود در رسیده ترصد است که آن نصیر الاحباب نوعی سعی و کوشش بکار برند که بدستور سابق بیباقی آن پرگنات بعهدهٔ دوستدار تفویض ماند زیاده چه نگاشته آید **مراسله بست و پنجم** مشتمل بر ترک نون بخدمت معدن شفقت و اخلاق شیخ خدابخش تحریر یافت استظهارا مجد و ماخذ بخشیگری صوبه اودیسه سیادت و عوالیمرتبت میر صلابت که فقیر را در خدمت مشار الیه از قدیم دوستی است قوت و طاقت من از حضور سراسر سرور مقرر گردیده و میر مرقوم که به بلدهٔ کوڑه رسیده در کلبهٔ هواخواه فرود آمده بعد ملاقات یکدیگر ظاهر شد که موسی الیه را پیش دست مطلوب است خیمه طلب جوهر لیاقت و کاربردازی سامی ظاهر ساخته مشتاق گردد

لهذا القصد عجیب که اگر از اده چاکری در خاطر شریف باشد زود باید رسید والسلام

مراسله بست و ششم به زبده دانایان شیخ نعمت الله به ترک واو تحریر یافت

ملاذا محبا اعتضادا شنیده شد که بهاری نام شخصی در قصبه باڑی پیدا شده با ظهار آنکه مس کیمیا گر مردم بسیار فریفته زر ساخته حتی که آن اعتقاد داشت با بنیاد اعتقادی بهم رسانیده اند از انجا که مشار الیه مردی دغاباز هست چنانچه پیش ازین در بلده بریلی مبلغی کلی از برادران خان عالیشان صلاح خان متصرف شده گریخته رفته باید که از استظهار زینهار از دست آن مکار حیله کار و غادر حیله جو ملامردم دیگر را از نیرنگی آگاه سازند تا احدی چیزی یا پیشیزی به امید کیمیا بان عیار ابله را بر باد داده ضائع نکنند زیاده زیاده هست

مراسله بست و هفتم بخدمت شفیق ذوالاحترام شیخ محمد نظام به ترک ها تحریر یافت فیض بخشا عنایت گسترا درینولا از نوشتجات اخلاص اساس شیو داس معلوم شد که میر محمد باقی خلد آشیان کرور بندی پرگنات پاشباقی سرکار باقی آباد که از حضور لامع النور به محمد رضوی برادر فدوی مقرر هست بنام یکی از آشنایان خود میگیرد و مرضی وزارت عوالی منزلت نیز بر آنست از انجا که این نحیف را در خدمت دیوانصاحب چندان عبودیت و روشناسی نیست و محض بر لطف آن مراد بخش نامرادان نازان و شاد میباشد امید وار هست که درینباب نوعی بطریق الطاف سعی مرعی گردد که خدمت آن محال به برادر عقیدت سگال بحال باشد عمر و دولت در ترقی و تزاید باد

مراسله بست و هشتم به ترک یا تحریر یافت عروس مطالب و مقاصد ملاذ مهربان استظهار دوستان خواجه محمد خان باد بعد الوف شوق و صد هزاران آرزو

اشتیاق خاطر عاطر آنکه در آن هنگام که مخلص متعهد بحکومت پرگنه نگرام استقامت داشت مبلغ پانصد روپیه بمردمان بعضی دهات بوعدهٔ چهار ماه دستگردان داده بود اتفاقاً در همان اثناء مدار آن پرگنه از عزل بهواخواه بعهدهٔ رفعت و شرافت پناه خواجه محمود یار تعلق گرفته خواجهٔ مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور بر وعدهٔ مذکور بمعرض وصول در آورده رسانیده خواهد شد بعد ازان توجه نکردند الحال که محال مرقوم باهتمام خدام والا مقام در آمده ابرام آنست که بعلا زمان امر شود که آن زر را بار ساند که از کرم عام دور نخواهد بود والسلام

قسم سوم در رقعات

رقعهٔ اول مشتمل بر صنعت تجنیس لفظی واجب الوجود وجود فائض الجود آن عزیز چهره داور تاب آفتاب فروغ خداداد سرمایهٔ سداد و صلاح محمد صلاح را بر بساط ابتهاج جلوه گر دارد بعد دعای مدعا آنکه وصول نامهٔ نامی موجب حصول شادمانی گردید و مضمون مندرجه درجهٔ وضوح یافت حسب ارشاد آن شمشاد حدیقهٔ وداد یک تهان کمخواب خرید نموده بدست عبدالرسول مرسول ساخته امید که همیشه بر منوال یاد آوری که بر آیینهٔ آیینه صدر مهجوران بصد شدور آن پر نور خواهد شد آرام بخش این مسکین دل تسکین باشند

رقعهٔ دوم مشتمله بر صنعت لفظ غیر منقوط واحد احد محمد رسم و داد طرهٔ عمامهٔ سداد محمد عماد را همواره مسرور دارد دعا و سلام اسلام مطالعه آمده معلوم دل معصوم گردد که داور داداری که را روح آگاه داد او و اصل مدعا در کار مردم ادراک کرده الحمد لله که دل مکرم در کل امور اطلاع دارد المدعا که حامل مراسله محمد کامل اراده درگاه والا کرده و در هر علم کمال دارد امال که در راه و اداره و رسم کرم مساعد گردد که مسدد او در عمل حصول رسد

رقعهٔ سوم مشتمل بر حروف منقطع داغ دورداد از آن آرام دل دوران را آزار
دوران دور دارد از دوری آن ورق ورزد و داد روح و دل در درد و آه نالد و زار
زرد دارد **بیت** زار زارم زرد ز دوری او + درد دل دارم زرد دارم و زار
رب وود زود آن دلدارم را در دارم آرد که از داروی آن وی درد دل رود
بیت دارم آه و زاری از دوری او + ذوق دل زان روی آرم آرزو + رقعهٔ
چهارم مشتمل بر الفاظ موصل بدوستی که تسبیح فرستاده بود تحریر یافت صحیفهٔ
مجموعهٔ خلت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق معه یک تسبیح عقیق عیش بخش نحیف محمد عطیف
چشم که تا نیل صحبت همه بهجت همیشه همبر ن نمط به تسطیر خط به محب یکتا منبسط کنند
رقعهٔ پنجم مشتمل بر صنعت واسع الشفتین یعنی از خواندنش لب بلب نرسد
تحریر یافت الگزد والتعالی آنوالا گوهر عالی نژاد دستود خسیر محجه نهاد شیخ سجاد از
روزگار روزنا نجانه در دوار در حراست خویش داشته شاد و خوشوقت داراد ازدو
دید اکثیر از انست که در تحریر آید شوق لقای زیاده از آن که در شرح آن گشاید خصوص
درینولا از لسان کسان استظهاری شیخ احسان ظاهر شد که ایشان در شهر شوال جهت
دیدن دوستان خیر سگال ازین نواحی خواهند شد خواهش دل صد چندان گشته و
استیلای خاطر از اندازه گذشته آری **بیت** وعدهٔ وصل چون شود نزدیک +
آتش شوق تیز تر گردد + توقع آنست که در خور ارادهٔ خاطر خطیر دیار دوستان را
رشک گلستان سازند و خستگی دلها را از داروی وصل زایل گردانند زیاده
زیاده هست رقعهٔ ششم مشتمل بر صنعتی که در خواندن لب بلب برسد
مهربان متعاد مخلصان میان محمد خان پیوسته مشمول مراحم ملک منان باشند

مکتوب مرغوب مسرت سلوب مصحوب محمد محبوب مده بهجت بخشید برای مطلب محمد معصوم
که مرقوم بود موافق ایمای بخشیم سر انجام مینماید متوقع که بهمین نمط به ترقیم مکاتبات مسلسل
تشمیم ابتهاج بخش محبان صمیم باشند مشیر سعادت نمود رقعهٔ هفتم مشتمل بر
الفاظ دامن ور از مخزن اشفاق معدن اخلاق شیخ آفاق محمد وسی فضل حضرت خالق
علی الاطلاق باشند پس از آرزوی بی پایان و اشتیاق فراوان مرفوع باطن فیض مواطن
مینماید از آن روز که آن گل خندان ریاض فرزانگی از مجلس یاران یکدل مراحل
پیمای غربت شدند دل یکرنگان چمن یکرنگی چون تن بیجان پژمردگی گزیده بلکه جمیع
ساکنان این نواح را روح از تن رمیده **بیت** چو آن جان جهان دامن کشان
شد از چمن بیرون + روان شد جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون + مهیمن متعال
سببی سازد که بفرخی و فرخندگی آمدن آن مسیح آفاق باین سرزمین اتفاق افتد
تا افسردگان وادی فراق از وصال جان بخش آنوالا منش زندگی و تازگی از سر گیرند رقعهٔ
هشتم به برادر سعادت منش شیخ خدابخش مشتمل بر صنعتی که نقط حروفش بالا باشد سعادت
کامگار امدت دو ماه هست که رفعت و شهامت دستگاه حسن خان مهمند از خدمت
امانت سرکار مهند معزول شده انتظار آمدن عامل نو که از حضور موفور السرور مقرر
گشته دارند و الحال از نوشته اعتضاد دوستان محمد زمان ظاهر شد که عامل مذکور در
مقام مرور از عارضهٔ درد شکم درگذشت لهذا از آن کامگار ترصد هست که از محمد زمان استفسار
نموده مفصل مرقوم سازند تا معلوم شود که سانح مسطور از کدام طرف مسموعه شده والسلام
رقعهٔ نهم بخدمت شیخ محمد مبین مشتمل بر صنعتیکه نقط حروفش پائین باشند
صاحبا امیدگاها مراسلهٔ سامی و رسالهٔ گرامی در دوم شعبان رسید موجب طرب

وسرور گردید در باب سید محمد داراب که مسطور بود حسب لا بجای عالی میر مصدر
را به بهیه دمی اس صاحب المهام سرکار گوهر دریا کرم میر محمد اکرم سپرد امید کلی دارد
چاکری مومی الیه بطوریکه باید میسر آید والسلام رقعهٔ دهم بمعدن اتحاد شیخ الهداد مشتمل بر
صنعت ذو بحرین ابیات ای گل پاکیزه باغ وداد * بر دل دانای تو مخفی مباد * کز غم هجران
تو دل شاد نیست * کشور دل بی‌رخت آباد نیست * خواب شد از دیده طاقت ز تن *
شد از چهره نطق از دهن * لاجرم از حضرت عز و جلال * دمبدم این ست امید و سوال *
وصل تو عیش و سرور * پردهٔ هجرت کشد از پیش دور * تا دم صحبت تو دارم رجا * کز ره الطاف
وفا * یاد کن از نامه و پیغام خویش * شاد کن از رقعهٔ ارقام خویش * رقعهٔ یازدهم بخدمت
ناظم مناظم سخندانی شیخ سبحانی مشتمل بر صنعت نظم و نثر ابیات
دل نواز افتوت آئینا * چاره ساز عطوفت آگینا * مدتی شد که از جناب شریف * خط
سامی باین نحیف ضعیف * نرسیده ازین ممر شب و روز * خاطر دوستان مهر اندوز *
شدت و سوز میکشد هیهات * که بیکبار آن ستوده صفات * اینچنین بی عنا
این آئین آشنائی بود * بلک بیگانگی ست بعد ازین * چشم زان بیت محفل تمکین *
آنکه از نامه یاد فرماید * تا دل خسته در نشاط آید رقعهٔ دوازدهم بیار یکتا
محمد عطا که لفظ گوش بهم آمده خرد پرور دانش گستر از آن وقتیکه خبر از گوش این گروه
دانایان بسمع بگوش این مخلص حلقه بگوش رسید قرار و آرام مطلق از گوشه خاطر
رمید و تن مانند گوشه کمان خمید بیت گوش تو شنیده ام که دردی دارد * در دل من مگر بگوش
تو رسید * سمیع گوش تقدس تعالی دعاء گوشه نشینان گوشه نامراد بگوش اجابت اصغا نمود
آن گوشوارهٔ جریدهٔ مردی را از گوشمال زمانه مصون دارا د و زود مژده شفا

بگوش این گوشه گرفته باوفا رساناد تا مشاطهٔ تقدیر لایزالی در آرایش عرائس ایام ولیالی
است گوش حال عالی بگوشوارهٔ خرمی و خوشحالی مزین و محلی باد رقعهٔ سیزدهم مشتمل بر
صنعتی که لفظ لب بهم آمده ساقی ایام جام آرزوی آن خنده لب فرخنده روی شمس
عارض بنفشه موی را که لب لطافت از لطافت لب او خندان است و شیرین
لبان از رشک لبش لب حسرت بدندان بباده عیش و طرب لبالب دارا د از سختی های
هجران جان بلب رسیده و اشک خونین از چشم چون لب انهار روان گردیده خالق
لب و دندان سببی سازد که لب و دندان مفارقت آن پسته لب و نار دندان
زود خرم و خندان گردد بیت وه چه شود گر شبی بر لب تو نهم لبی
تا بلب تو بسپرم جان بلب رسیده را * تا رفع حجاب و وری ترقب آن نیست که
قلب مهجوران دلفگار را که از غلبهٔ زنگار فراق تیره و تار است مصقله یاد آوری شک
سازند یک سپر لب گردان که حسب طلب خیر طلب شمشیر خان افغان از مشرق آورده بود
کلب علی برای آن کمان ابرو و تیر مژگان ابلاغ یافته زیاده ازین جز بد عا لب کشادن
بی ادبی است لب مطلب آن لعبت ایام چون لب گل به نسیم بهار بتبسم باد رقعهٔ
چهاردهم به محمد یعقوب مشتمل بر تواتر لفظ نواز تحریر یافت حمد فراز و دست
نواز ازان بازکه گردون دون نواز این بی نوا را از بزم آن یار جان نواز جدا انداخته
غم فراوان در کلبهٔ باطن نواز ده حال این بی نوا زیر و زبر کرده چنانچه حالتی
که از مفارقت آن دوست سراپا ناز برین نیاز مند میگذرد از لسان سعادت طراز
محمد نواز ظاهر خواهد شد آمال که تا حق مسکین نواز بملاقات شریف بنوازد بنوازش
مکاتبات بهجت نواز مسرور دارند در انبساط بر روی آن زمانه واز باد الحمد لله والمنة *

که رسالهٔ غریب که بانشای عجیب موسوم گردیده بعنوان پسندیده و آئین گزیده صورت
اتمام پذیرفت و این صحیفهٔ بی نظیر که بصنعت بی نظیر بدیع مرقوم شده و بطریق خوب اسلوب مرغوب
پایهٔ اتمام یافت هر خطش بنقطی دیگر زیباست و هر مکتوبش بقسمی علحده رونما مهیمن متعال
فیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را بهار قبول و لهای فطانت آگین تازه
و ریان داراد قطعهٔ تاریخ صد شکر کز عنایت دادار ذو الجلال * شد ختم
این رسالهٔ رنگین و جانفزا * از بهر سال او چو بجر دم تاملی * دانش بگفت نسخهٔ والا و دلکشا

تمام شد

لآلی شاهوار سپاس بیقیاس نثار جناب صانعیست که از یکقطرهٔ آب نیساران گوهر آبدار فائق تر از آفتاب
بصدف وجود در آورده انشای عجائب مصنوعات و غرائب مبدعات بر قدرت کاملهٔ او دلیلیست
روشن و جواهر زواهر نعت و منقبت نثار حضرت والای گوهر خانه خیر بیست که شعشعهٔ نور ذات با برکاتش
ظلام کفر و ضلال را یکسر نابود کرد و نشر کرامات متابعان با جاه و جلالش بر علو شان آن
انسان عین کون و مکان حجتی است مبرهن درین ایام اشتهار علم و هنر التیام حسن جلوه افروزی
مخدرات متنوعهٔ کتب مطبوعهٔ مطبع حسنی انظار شایقان را رشک بهار گردانید و هر موجیکه
ازین بحر فیض سر کشید شاداب کن تشنگان وادی استفاده گردید چنانچه الحال نسخهٔ مجموعهٔ صنائع گوناگون
و معدن فوائد بوقلمون موسومه بانشاء عجیب که اسم با مسمی است و هر فقره اش هم جنب یک ظهوری
و طغرا دو باره بحلیهٔ تصحیح مولانا مولوی قدرت احمد صاحب متوطن قصبهٔ گوپامو محلی آمده بتاریخ سیم
شهر ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و شصت و یکهجری قبای انطباع در کشید و الحمد لله علی ذلک هو بند دو تعبید
قطعهٔ تاریخ پی تنشیط طبع شائق آمد * چو در طبع حسن نثری غریبی
بر آمد از دل مقبول تاریخ * بگشتا طبع انشای عجیبی

